

ادله ارث زوجه از تمام ماترک در قرآن و روایات

دکتر روشنعلی شکاری*

دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

ابراهیم فولادی سوادکوهی**

کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشکده حقوق دانشگاه قم

تاریخ دریافت: ۸۸/۷/۶ - تاریخ پذیرش: ۸۸/۹/۲۲

چکیده:

تا قبل از ظهور اسلام زنان از جمله انسان‌هایی بودند که محرومیت از بسیاری حقوق برای ایشان امری پذیرفته شده بود. گوئی اعتقاد به محرومیت برای ایشان، طبیعت ثانویه جوامع انسانی و قانونگذاران آن‌ها بود. با ظهور اسلام اساس و بنیان کاخ محرومیت‌ها و محدودیت‌ها فرو ریخت و حقوق از دست رفته زن به او باز گردانده شد. با این وجود هنوز هم تفاوت‌هایی در سطوح مختلف میان احکام زن و مرد دیده می‌شود. برای مثال اصولاً سهم الارث مردان دو برابر سهم الارث زنان است. یا این که اگر زوجه‌ای تنها وارث زوج باشد، در صورت فوت زوج صرفاً یک چهارم از ماترک به او تعلق دارد لیکن اگر زوجه فوت کند و وارثی جز زوج نداشته باشد، تمام ماترک به ایشان می‌رسد. از جمله این اختلافات محرومیت زوجه از تصاحب برخی از اموال برجای مانده از زوج خویش است، که از طرف اکثر فقهای امامیه مورد پذیرش قرار گرفته است. در مقابل عده قلیلی از ایشان این محرومیت را رد کرده و زوجه را سهم در تمامی اموال می‌دانند. در این مقاله صرفاً به دلایل اثبات نظر دوم به عنوان نظر صحیح پرداخته‌ایم و بررسی رجالی و دلالتی روایات وارده در باب محرومیت را به نوشتاری دیگر، موکول می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: توارث همسران، محرومیت زوجه، قرآن و سنت

مقدمه

بحث در متعلق سهام زوجه است. سوال اصلی این است که آیا زوجه نیز همانند سایر وراثت از تمام اموال برجای مانده از زوج ارث می برد یا از برخی اموال سهمی ندارد؟ فقها در بحث از ارث زوجه برخی اموال را معرفی کرده اند که زوجه از ارث بردن آنها محروم است. مشهور ایشان مطلق زمین اعم از زمین های زراعی و باغ و زمین های بایر و زمینی که در آن خانه مسکونی احداث شده است را به نحو مطلق (عیناً و قیمتاً) و عین ساختمان ها و آلات و اشجار موجود در آنها را متعلق این محرومیت قرار داده اند. (نراقی، ۱۴۱۵، ص ۳۶۷؛ فخر المحققین، ۱۳۸۷، ص ۲۴۰ الی ۲۴۲؛ شیخ طوسی، بی تا (الف)، ص ۶۴۲؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ص ۱۱۶؛ علامه حلی، بی تا، ص ۱۶۸؛ شهیدثانی، ۱۴۱۳، ص ۱۸۴؛ فقعی، ۱۴۱۸، ص ۲۶۷) برخی دیگر نیز صرفاً زمین هایی که در آن ساختمانی احداث شده است را بیان داشته اند. (شیخ صدوق، ۱۴۱۵، ص ۶۸۷؛ ابن ادریس، ۱۴۰۵، ص ۲۵۸؛ فاضل آبی، ۱۴۱۰، ص ۴۶۱ الی ۴۶۴؛ محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۲۶۴) دسته سوم نیز زوجه را صرفاً از عین زمینی که در آن ساختمانی احداث شده است ممنوع می دانند نه از قیمت آن. (علم الهدی، ۱۴۱۵، ص ۵۸۵؛ علم الهدی، ۱۴۰۵، ص ۲۵۸) برخی نیز تمامی این احکام را مختص زوجه ای می دانند که از زوج متوفی، فرزندی نداشته باشد نه تمامی زوجات. (شهید اول، ۱۴۱۱، ص ۲۳۰؛ علامه حلی، بی تا، ص ۱۶۸؛ علامه حلی، ۱۳۶۸، ص ۲۲۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۰، ص ۱۲۵؛ شیخ طوسی، بی تا (الف)، ص ۶۴۲؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸، ص ۳۹۱؛ حلی، ۱۴۰۵، ص ۵۰۸ و ۵۰۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۹، ص ۸۳۵)

در این نوشتار ما صرفاً در پی بیان دلایل نظری هستیم که این محرومیت را در هیچ یک از اموال و نسبت به هیچ دسته ای از زوجات، نپذیرفته و نظر به سهم بودن تمامی ایشان در تمام دارائی برجای مانده دارد. (به سبب وسعت بحث، دلایل نظر مشهور و بررسی آنها را به نوشته ای دیگر موکول می نمائیم.)

ما در این قسمت به بررسی آیات وارده در این مطلب می پردازیم تا مشخص شود آیا در قرآن، آیه یا آیاتی وجود دارد که بتواند مستند این محرومیت قرار گیرد یا خیر؟ در مقابل آیا در آیات کتاب الله مستندی بر شمول متعلق سهام زوجه بر تمام میراث وجود دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر، دیدگاه قرآن که نه در دلالت آن تردید وجود دارد و نه در قطعی الصدور بودن آن، نسبت به این مسئله چگونه است؟ آن را پذیرفته (اجمالاً یا تفصیلاً) یا رد کرده یا این که نسبت به آن بیانی ندارد و سکوت کرده است؟

مبحث نخست

با جستجو در میان آیات قرآن به سه آیه دست می یابیم که به تشریح و تشریح حکم در این مطلب پرداخته اند. هر سه این آیات در سوره نساء وارد شده اند. ما بحث اول خویش را با بیان

این آیات و بررسی دلالت آن‌ها شروع می‌کنیم و صرفاً از خواننده محترم می‌خواهیم تا اصل اول تحقیق را به باد نسیان ندهد که عبارت است از خالی کردن ذهن از هر قول و قائلی و سپس شنیدن کلام و تدبّر در آن. هر کلامی که مقرون به دلایل قطعی شرعی و عقلی باشد باید پذیرفت و هر کلام چنین نباشد باید رد شود" (موسوی غروی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۴)

آیه نخست: آیه هفتم سوره نساء؛ " لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيباً مَّفْرُوضاً."

"برای مردان نصیبی است از همه آنچه که برجای نهاده اند پدر و مادر و نزدیکتران ایشان و برای زنان نصیبی است از همه آنچه برجای نهاده اند پدر و مادر و نزدیک تران ایشان، از آنچه کم باشد یا زیاد، در حالی که نصیبی معین و قطعی شده و واجب الاداء و لا یتغیر است." (تمامی این‌ها معانی "مفروض" است. برخی از فقها به یکی، برخی به دو، برخی به سه و برخی به هر چهار معنی این کلمه اشاره کرده‌اند. حسینی شیرازی، ۱۴۲۴، ص ۴۴۶؛ موسوی سبزواری، ۱۴۰۹ (الف)، ص ۳۰۵؛ صادقی تهرانی، ۱۴۰۲، ص ۲۴۲ ببعد. حق هم با همین دسته از مفسرین و فقهاست چه اگر خدا فقط یک یا چند معنی خاص از این واژه را اراده کرده بود، یا باید قرینه ای می آورد یا واژه مختص به آن را استعمال می کرد. مفسرینی که به برخی از این معانی اشاره کرده‌اند جنبه ای از اعجاز قرآن را به کناری نهاده‌اند).

در این آیه مبارکه خدا به اصل اساسی و رکن رکین اسلام در توارث و مقررات آن اشاره می‌کند و آن عبارت است از سهمیم بودن تمامی مردان و زنان در تمامی اموال برجای مانده از پدر و مادر و نزدیکان ایشان که فوت کرده‌اند.

"ما ترک" یعنی تمام آنچه که میت برجای نهاده است. "ما" در این ترکیب مای موصوله بوده و از آن جا که صله آن در سابق بیان نشده و باصطلاح معهود میان متکلم و مخاطب نیست، افاده عموم می‌کند و شامل تمامی افراد می‌گردد یعنی تمامی آن چه که از میت بر جای مانده. هیچ قیدی هم در این آیه به آن اضافه نشده تا استناد به عمومیت آن را ممنوع سازد. بنابراین تمامی اموال برجای مانده از والدین و نزدیکتران مردان و زنان، متعلّق نصیب تمامی ایشان قرار گرفته است بدون آن که استثنایی در کار باشد.

"اقریبون" نیز در این آیه، بواسطه اطلاقش، هم شامل اقریبای نسبی و هم شامل اقریبای سببی می‌گردد. (با اینکه پدر و مادر، داخل در نزدیکان شخص هستند و از مصادیق آن محسوب‌اند، لیکن خداوند برای تأکید بر اهمیت و جایگاه پدر و مادر، آنها را در کنار دیگر نزدیکان قرار داد. تمامی نزدیکان به یک طرف و پدر و مادر، به یک طرف. طیب، ۱۳۷۸، ص ۱۸) از جمله اقریبای یک مرد، همسر اوست همان گونه که از جمله اقریبای زوجه نیز شوهر اوست. بنابراین حکم این

ماده در سهمیم بودن مردان و زنان در تمامی اموال برجای مانده (بنحوی که کاملاً مشخص است)، شامل زوج و زوجه نیز می‌گردد.

همه فقها و مفسرین بلا خلاف قبول دارند که بنا بر آنچه در این آیه بدان تصریح شده است، متعلق سهم الارث زنان و مردان (بدون آن که تفاوتی میان ایشان باشد)، تمام اموال برجای مانده از متوفی است. (مقداد، ۱۴۱۹، ص ۳۲۶؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ص ۹۸؛ کاظمی، ۱۳۶۵، ص ۱۶۶؛ صادقی تهرانی، محمد، ۱۴۱۹، ص ۷۸؛ شیخ طوسی، بی تا (ب)، ص ۱۲۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ص ۴۲۴؛ محقق اردبیلی، بی تا، ص ۶۴۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۱۹۹؛ شبّر، ۱۴۰۷، ص ۱۳؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ص ۱۸ و بسیاری از کتب فقهی) ما پیرامون این آیه شریفه و دلالت صریح آن به ارث بردن زوجه از تمام میراث بدون تفکیک میان منقول و غیر منقول، مطالبی را در سه بخش بیان می‌داریم تا مشخص شود که خداوند عالم و حکیم در این آیه با تاکیدات فراوان به بیان مقصود و حکم خویش که توارث تمامی زنان و مردان در تمام اموال برجای مانده از متوفی - به نحوی که برای هر یک نصیبی مشخص و لا یتغیّر باشد - پرداخته است آن هم به نحوی که حق تصریح و فاش گویی را به چندین برابر ادا کرده و جای هیچ‌گونه وهم را نیز باقی نگذاشته تا چه رسد به شک یا ظن.

الف - این آیه از پر کاربردترین آیات در کتاب الارث محسوب می‌شود. بسیاری از فقها و مفسرین در بطلان سه قول به این آیه تمسک کرده اند که عبارتند از عول، تعصیب و عدم ارث دادن انبیاء. (از جمله کاشانی، ۱۳۳۶، ص ۴۳۲ و ۴۳۳؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ص ۱۸؛ صادقی تهرانی، ۱۴۰۲، ص ۲۴۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۱۹۹ و ۲۰۰؛ علم الهدی، ۱۴۱۵، ص ۵۵۳) وجه این تمسک و احتجاج، عموم و اطلاق این آیه و "نبودن ابهام در آن" و این که بنابر این آیه "هیچ خلط و ابهامی در سهام نیست"، بوده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۲۰۶) ما در اینجا به خلاصه استدلال ایشان می‌پردازیم.

(۱) **عول**: هرگاه صورت مجموع سهام از مخرج آن بیشتر شود، عول حاصل شده است. به عبارت دیگر بیشتر شدن مجموع سهام از میزان ماترک را عول گویند. فقهای عامه معتقدند در این فرض، نقص بر تمام ورثه وارد می‌شود و هیچ یک از ورثه سهم المسمی خود را نمی‌برد بلکه بالنسبه از سهم الارث او کم می‌شود. در مقابل فقهای شیعه معتقدند که سهام تمامی وراث طبق این آیه قطعی، معین و لایتغیّر و ادای آن واجب است، در حالی که اگر قائل به ورود نقص بر تمامی وراث گردیم، هیچ یک از ورثه سهم الارث خویش را که در قرآن برای او معین شده است، دریافت نمی‌دارد. برای مثال اگر وراث یک متوفی عبارت باشند از سه دختر و همسر و پدر، قائلین به عول نه به زوجه یک چهارم را می‌پردازند و نه به پدر یک ششم و (نه طبق آنچه بدان ملتزم شده‌اند) به دختران دو سوم. فقهای با استناد به این آیه به بطلان اعتقاد به عول پرداخته و در حل این اشکال،

بر این نظر رفته‌اند که نقص بر دختر و خواهران پدری وارد می‌شود. بنابراین در فرض مسأله، همسر یک دوم، پدر یک ششم و مابقی متعلق به دختران خواهد بود. (علم الهدی، ۱۴۱۵، ص ۵۶۳)

۲) **تعصیب:** عصبه را خویشاوندان ذکور متوفی معنی کرده‌اند و تعصیب را ردّ مازاد بر سهام ورثه به خویشاوندن پدری متوفی. فقهای عامه مازاد بر سهام صاحبان فروض را متعلق حقّ خویشاوندان ذکور متوفی می‌دانند و آن را به همه وراث ردّ نمی‌کنند. در حالی که خدا در این آیه زنان را دقیقاً همانند مردان در تمام میراث شریک دانسته و این اشتراک را مختصّ موضعی دون موضع دیگر نکرده است. پس اگر محروم کردن زنان در مواضع و فروضی مجاز باشد، باید محروم کردن مردان نیز از میراث در برخی از فروض مجاز باشد در حالی که چنین نیست. لازم باطل است پس ملزوم نیز باطل است. (شیخ طوسی، بی تا (ب)، ص ۱۲۱؛ مقداد، ۱۴۱۹، ص ۳۲۶؛ کاظمی، ۱۳۶۵، ص ۱۱۶؛ فضل الله، ۱۴۱۹، ص ۹۲؛ داورپناه، ۱۳۷۵، ص ۵۴ و ۵۵) بنابراین مابقی میراث باقی مانده پس از ادای نصیب هر صاحب فرض، دوباره میان ایشان تقسیم می‌شود و هیچ کس را بر دیری برتری نیست. برتری دادن مردان بر زنان با وجود تساوی در قرابت و درجه از احکام دوران جاهلیت است که خداوند آن را نسخ کرده است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ص ۱۱۶)

۳) **عدم ارث دادن انبیاء به وراث خود:** مسئله در این مورد در ارث حضرت زهرا علیهما السلام است که خلیفه اول به استناد حدیثی مختلق و موضوع، ایشان را از فدک محروم کردند. ("لا نورث ما ترکناه صدقه". فقهای شیعه هم در سند و هم در دلالت و هم در جواز تخصیص آیات ارث با این روایت مناقشه کرده‌اند و حق مطلب را پیش از همه ایشان، شخص حضرت زهرا (سلام الله علیها) با خطبه ای خویش، ادا فرمودند) تفصیل این واقعه در کتب تاریخ و تفسیر موجود است. وجه بطلان این ادعا آن است که در این آیه هیچ قید و خصوصیتی نه در والدین وجود دارد تا شامل پدری که رسالت ابلاغ را بر دوش داشته، نشود و نه قیدی در نساء موضوع این حکم تا شامل دختر پیغمبران نشود و نه قیدی در اموال برجای مانده. بنابراین فدک حق مسلم ایشان بوده که از آن محروم شدند.

بنابراین آیه مزبور از محکّمات قرآن بوده و عموم و اطلاق آن همواره مورد استناد فقها و مفسرین در مقابل فقهای سایر مذاهب بوده است. در ارث زوجه نیز متعلق سهام ایشان، در این آیه "ماترک" بیان شده است که عمومیت این لفظ شامل تمامی اموال برجای مانده از متوفی اعمّ از منقول و غیر منقول و غیر آن می‌گردد. از طرف دیگر بیانی که فقها و مفسرین در بطلان تعصیب بیان داشته‌اند، در متعلق سهام نیز کاملاً صادق است. بدین نحو که این آیه استحقاق زنان را در تمام آن چه از میت باقی مانده، کاملاً موازی و مساوی با مردان قرار داده است. اگر منع زنان از برخی از متعلقات سهام ایشان مجاز باشد، منع مردان نیز مجاز خواهد بود. در حالی که این باطل است، پس ملزوم آن نیز باطل است.

ب) خداوند در این آیه مبارکه، عباراتی را مورد استعمال قرار داده اند که مفید تاکید هرچه بیشتر ایشان بر حکمی است که در قالب این آیه به مخاطب انتقال پیدا می کند. ما در ذیل به این نکات به نحو گذرا اشاره می کنیم تا مشخص شود خداوند تا چه حد دغدغه حفظ و عدم تغییر و تبدل سهم بودن تمام زنان را به نسبتی مشخص و معین (که در آیات بعد به تفصیل بیان شده اند)، در تمام اموال برجای مانده از متوفی (بدون استثناء) داشته است.

۱) در جمله " لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ.. "، لِلنِّسَاءِ خبر مقدم است و نَصِيبٌ مبتدا موخر. این جمله را در دستور زبان عرب، جمله اسمیه گویند که برای تاکید مطلبی بکار می رود. خداوند برای آنکه حکم خویش را موکداً به انسان ها در طول زمان و عرض زمین برساند، قالب را نیز به گونه ای برگزید تا مفید تاکید بر محتوی خویش باشد. در حقیقت در این مرحله باید این آیه را این گونه معنی کرد که تأکیداً برای تمام مردان سهمی است از تمام آنچه والدین و نزدیکتران ایشان برجای نهاده اند و تأکیداً برای تمام زنان سهمی است از تمام آنچه که والدین و نزدیکتران ایشان برجای نهاده اند از آن چه کم باشد یا زیاد.

۲) مفسرین در ذیل آیه مبارکه عبارت " مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ " را بدل از " مِمَّا تَرَكَ " و وجه آن را نیز تاکید بر آن معرفی کرده اند. (طبرسی، ۱۳۷۷، ص ۵۵۶؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ص ۴۳۲؛ نیشابوری، ۱۴۱۶، ص ۳۵۷؛ شبر، ۱۴۰۷، ص ۱۳؛ اردبیلی، بی تا، ص ۶۴۵؛ مغنیه، ۱۴۲۱، ص ۲۵۸؛ صادقی تهرانی، ۱۴۰۲، ص ۲۴۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۲۰۰). " قوله تعالی تأکید للحکم السابق و زیاده فی التوضیح إنه يستفاد ذلک من اطلاق قوله تعالی: "مما ترک" و لدفع کلّ توهّم فی تحریم بعض الورثه من القلیل أو الحقیق دون الكثير و العظیم أو بالعکس فإنهم سواء فی جمیع التركة قلیله کانت أو کثیره بالنسبه الی اصل الورثه، أمّا الکمیّه فلها شأن آخر سیأتی بیانها تفصیلاً". موسوی سبزواری، ۱۴۰۹ (الف)، ص ۳۰۴) خداوند برای دومین بار در آنچه که خواسته بیان کند، تاکید را ضمیمه آن ساخته تا حق تصریح و فاش گویی را ادا کرده باشد و بعد از آن بر هیچ کس نسبت به خدا حجتی در تخلف از حکم نباشد. گویا خداوند با استعمال این عبارت حکم خویش را چنین بیان می دارد: **تأکید می نمایم** که تمام ترکه متعلق نصیب تمام ورثه است بنابر این **مبادا** اگر میراث برجای مانده کم باشد، بگوئید این مقدار میراث که تقسیم کردن نمی خواهد، پس همه آن را به فرزند او که محتاج تر است یا به دختران او که صغیر اند یا دسته ای دیگر از وراث بدهیم و از این طریق سایرین از وراث مرد و زن را محروم سازید. یا **مبادا** بگوئید این مقدار میراث بسیار زیاد است و تقسیم آن میان تمام وراث باعث تضییع شدن آن می شود. پس تمام آن را به پسر بزرگتر یا همسر او یا گروهی خاص از وراث بدهیم.

نکته این جاست که تمام این مطلب، از عبارت " لِلرِّجَالِ.. وَ لِلنِّسَاءِ.. مِمَّا تَرَكَ.. " نیز بر می آید. یعنی با وجود این عبارت دیگر، از لحاظ بیانی و دستوری، نیازی به " مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ " نبوده

است لیکن خداوند به آن قانع نشده و این عبارت را بدان جمله ضمیمه کرده است. مشابه این عبارت در زبان فارسی نیز متداول و مرسوم است. برای مثال پدری بیان می‌دارد: "تمام کتاب‌های موجود در کتابخانه ام متعلق به دختر بزرگترم می باشد، اعم از اینکه کم باشد یا زیاد". در این بیان دیگر محملی برای سوال از خصوصیت کتاب‌ها باقی نمی‌ماند. گویی تأکید بر کمیت، توجه به کیفیت و خصوصیات موضوع را مفروغ عنه می گرداند. پس اگر فردی سوال کند که آیا کتاب‌های موجود در طبقه اول هم متعلق به اوست؟ یا آیا کتاب‌های فقهی هم متعلق به اوست؟ یا، آیا کتاب‌های با جلد سبز رنگ هم متعلق به اوست؟ بی شک مورد مواخذة عرف قرار خواهد گرفت، زیرا با آن نحوه بیان پدر، دیگر وجهی معقول و عرفی برای این سوال باقی نمی‌ماند. لذا با این استعمال، آیه مزبور نصّ در ردّ هر گونه استثناء در موضوع و متعلق حکم می‌باشد. خداوند برای بار دوم به اینکه متعلق سهام زنان و مردان تمام اموال برجای مانده، اعم از اینکه کم باشد یا زیاد، منقول باشد یا غیر منقول، اسب و انگشتری و لباس و قرآن باشد یا غیر آن، مادی باشد یا معنوی، تصریح و تأکید می‌کند. (مرکب و انگشتر و لباس و قرآن متعلقات حبه اند که بنا بر نظر اکثر فقهای امامیه تعلق به پسر بزرگتر دارد. برخی از ایشان این مسأله را ردّ کرده اند صاحب دعائم الاسلام، موسوی غروی و صادقی تهرانی از این دسته‌اند. محقق اردبیلی را نیز باید از جمله این دسته دانست)

۳) در انتهای آیه، خداوند عبارت "نصباً مفروضاً" را بکار برده است. حق تعالی با اینکه حق فاش گویی و تصریح را برای بندگان خویش ادا کرده بود لیکن از باب اهمیت و شأن مسأله میراث و آگاهی از حرص و جهل و سرکشی انسان‌ها بر ما منت نهاده و برای چندمین بار به تأکید و تصریح می پردازد که نصیبی که برای تمامی مردان و زنان در تمامی اموال برجای مانده از متوفی نهاده است، نصیبی کاملاً مشخص و تعیین شده است، مورد تغییر و تبدل قرار نخواهد گرفت و پرداخت این نصیب به هر یک از وراث واجب شده است. مفسرین تصریح کرده‌اند که این عبارت برای تأکید در این آیه به کار رفته است؛ حال یا مصدر مؤکد است یا حال مؤکد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ص ۱۸؛ کاشانی، ۱۴۲۳، ص ۱۷؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ص ۳۳۵؛ کاظمی، ۱۳۶۵، ص ۱۶۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ص ۲۷۴ و ۲۷۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۲۰۰؛ طالقانی، ۱۳۶۲، ص ۲۶ و ۲۷) بنابراین خدا در این آیه با تأکیدات چند باره به ارث بردن تمامی ورثه از تمامی اموال تصریح کرده است. از جمله این وراث (که تأکیدات شامل او هم می‌شود)، زوجه است و از جمله اموال برجای مانده (که تأکیدات شامل آن هم می‌شود)، اموالی نظیر زمین زراعتی و زمین بایر و باغ و خانه مسکونی و مرکب و انگشتر و لباس و قرآن است.

ج) مطلب سوم به شأن نزول‌هایی باز می‌گردد که مفسرین در ذیل این آیه بیان فرموده‌اند که از قرار ذیل‌اند:

۱- اوس بن ثابت انصاری فوت کرد و زن و دو دختر و دو پسر عمو از او باقی ماندند. پسر عموها تمام اموال را میان خویش تقسیم کردند و به زن و دو دختر او چیزی ندادند. همسر او نزد رسول الله صلّ الله علیه و آله آمد و شکایت کرد. رسول الله بعد از استماع بیان پسر عموها فرمودند که ایشان بازگردند تا خدا در مورد آنان حکم فرماید. به دنبال این واقعه این آیه و آیه یازدهم سوره نساء نازل شد.

۲- در جاهلیت به زنان و کودکان از هیچ یک از اموال، سهمی نمی دادند. این آیه نازل شد تا آن رسم جاهلی را نسخ کند.

۳- از جابر بن عبد الله انصاری وارد شده که این آیه در باب او نازل شده است. آنگاه که در بستر بیماری بوده و رسول الله به دیدار ایشان آمدند و او از حکم اموالش برای وارثین خود سوال کرد.

۴- سعد بن ربیع در جنگ احد کشته شد. همسر و دو دختر و یک برادر از او ماندند. برادر او تمام اموال را برداشت و به سایرین چیزی نداد. زن به نزد رسول شکایت کرد و این آیه نازل شد. رسول الله اموال را از برادر او گرفت و به زن و فرزندان او داد.

۵- عبد الرحمن، برادر حستان شاعر، فوت کرد. زن و پنج خواهر از خود برجای گذاشت. وارثان دیگر مال را میان خویش تقسیم کردند. ایشان نزد رسول رفتند و ماجرا را بیان داشتند. خداوند این آیه را بر رسول خویش نازل کرد. (جرجانی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۸؛ شیخ طوسی، بی تا (ب)، ص ۱۲۱؛ کاشانی، ۱۳۷۳، ص ۲۷۹ و ۲۸۱؛ رازی، ۱۴۰۸، ص ۲۶۸ و ۲۶۹؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ص ۱۱۳؛ موسوی سبزواری، ۱۴۰۹ (الف)، ص ۳۴۱)

وجه مشترک میان تمام این شأن نزول ها این نکته بسیار مهم است که اگر استثنایی در متعلقات ارث زوجه از زوج خود وجود داشت یا تفصیلی در زوجه ای که از تمام اموال زوج خویش ارث می برد، تشریح شده بود، محققاً خدا باید همزمان با نزول این آیه بدان تصریح می کرد. حال یا در این آیه یا در آیه دوازدهم یا در سنت قطعی (مانند آنچه در باب رکعات نماز یا طواف بلا اختلاف میان فریقین وجود دارد). در حالی که این تفصیل در متعلق سهام یا زوجه موضوع حکم در هیچ یک از آیات بیان نشده است. بیانی هم از رسول خدا وجود ندارد تا تبیین حکم کند. اگر همسر اوس بن ثابت یا عبد الرحمن یا سعد بن ربیع یا جابر بن عبد الله از ارث بردن از املاک و زمین و برخی دیگر از اموال ممنوع بود، خدا در همین آیه یا در آیه دیگر تا زمانی که باب انزال احکام باز بود و موجب تأخیر بیان از وقت حاجت نمی شد، باید آن را بیان می کرد تا موجب گمراهی و برداشت غلط نگردد. نه اینکه از لفظ "ما ترک" و "مما قلّ منه أو کثر" استفاده کند که تأکید او را بر ارث بردن از تمام اموال برجای مانده بدون استثناء، برساند یا از عبارت "للنساء" در این آیه و "ازواج" و ضمیر "هنّ" در آیه سیزدهم استفاده کند که هرگونه قید و خصوصیتی را در زوجه مشمول حکم، طرد کند. هم چنین است اگر تمام سنت جاهلی را در ارث ندادن به زنان و کودکان از هیچ یک از اموال، نسخ نکرده بود و بخشی از آن را یعنی محرومیت ایشان از زمین و

انگشتر و لباس و برخی اموال دیگر، ابقاء کرده بود. عدم تصریح او در فرض تشریح چنین تفصیلی در متعلق نصیب یا نوع زوجات مشمول حکم مزبور، موجب اضلال و گمراهی انسان‌ها، می‌باشد که نه تنها بطلان آن از بدیهیات دین و قرآن است بلکه خداوند در پایان بحث از ارث، علت بیان احکام ارث را برای انسان‌ها، ممنوعیت و بی‌بزاری موکد خویش، از ورود ایشان در ورطه گمراهی و ضلالت معرفی می‌کند. (يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي كُنْتُمْ تَجَاهِلُونَ)

با توجه به مباحثی که در ذیل این آیه مبارکه به نحو بسیار مختصر بدان اشاره شد، کاملاً معلوم و واضح می‌گردد که خدا با تأکیدات فراوان و چند گانه و با الفاظ و عبارات روشن، به ارث زوجه از همسر خویش، بدون آن که تفاوتی میان اموال متعلق این سهم الارث یا زوجه مشمول این حکم وجود داشته باشد، تصریح کرده و به وضوح تمام، هرگونه تفکیک و تمایز را در متعلق و موضوع حکم، نفی کرده و سهام وراثت را در تمام ماترک، مشخص، لا یتغیّر و واجب الاداء اعلان کرده است.

آیه دوم : آیه دوازدهم سوره نساء؛ "وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يَوْصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ.. وَصِيَّةً مِنْ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ"

و برای شماسست نیمی از تمام آنچه باقی گذارده اند همسرانتان اگر برای آن‌ها فرزندی نباشد اگر برای آنان فرزندی بود پس برای شما ربع از تمام آنچه باقی گذارده اند می‌باشد و برای ایشان یک چهارم از تمام آنچه باقی گذارده اید می‌باشد اگر برای شما فرزندی نباشد پس اگر برای شما فرزندی بود برای آن‌ها یک هشتم از تمام آنچه بر جای نهاده‌اید است بعد از وصیتی که شما بدان سفارش کرده اید یا دین... آن چنان وصیتی از جانب خدا - یا در حالی که این احکام وصیتی است از جانب خدا- (معنی اول مربوط است به نقش مفعولی کلمه "وصیه" و معنی دوم مربوط است به نقش حالی آن. فصاحت و بلاغت و نحوه کاربرد الفاظ و عبارات قرآن، که در بالاترین درجه است و روش قرآن در انتقال بیشترین معانی با کمترین و موجزترین الفاظ و عبارات، مقتضی این است که "وصیه" هر دو معنی را افاده کند) و خدا بسیار دانای بردبار است.

حق تعالی بعد از آیه هفتم سوره نساء که به اصل سهیم بودن تمام زنان و مردان در تمام اموال بر جای مانده از والدین و بستگان شان تصریح کرد، در آیات یازدهم، دوازدهم و صد و هفتاد و ششم به تبیین و تفصیل این حکم پرداخته و نصیب هر یک از وراثت را با تصریح به اولویت هر یک بر دیگری یا دسته‌ای بر دسته‌ای دیگر - همان گونه که وعده کرده بودند - بصورت کاملاً مشخص بیان فرمودند. بحث در این آیه و دلالت نصی و بلا ریب آن را بر ارث زوجه از اموال غیر منقول بدون آن که تفکیکی میان زوجه موضوع حکم یا اموال متعلق حکم باشد، در دو بخش ارائه می‌کنیم:

الف) بعد از آن که خداوند از بیان سهم الارث برخی وراث نسبی در آیه یازدهم فارغ شد، در این آیه در مقام بیان سهم الارث وراث سببی قرار گرفته و بیان می دارد که اگر میت فرزندی نداشته باشد (این فرزند اعم است از فرزند ناشی از نکاح دائم یا نکاح منقطع یا نزدیکی به شبهه. و همچنین اعم است از فرزند با واسطه و بدون واسطه. برخی از فقها فرزند طبیعی را نیز داخل در این آیه می دانند. صادقی تهرانی، ۱۴۲۵، ص ۲۸۳) به زوجه او یک چهارم از تمام اموال بعد از کسر دیون و وصیت میت می رسد و اگر میت دارای فرزندی باشد، سهم الارث زوجه یک هشتم از تمام میراث بعد از کسر دیون و وصیت است. (با اینکه در این آیه بیانی از میزان مجاز وصیت نیامده است لیکن رسول الله صل الله علیه و آله در سنت قطعی که در واقع حکم الهی با الفاظ محمدی است و مورد توافق تمام فرق اسلامی از زمان ایشان تا کنون بوده، میزان آن را یک سوم تعیین کرده و مازاد بر آن را نهی فرموده اند) برای روشن تر شدن دلالت این آیه برخی از عبارات آن را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- به حکم نصوص آیات و روایات و اجماع مسلمین و تسالم عرف، در صدق عنوان زوج و زوجه، عاملی جز نکاح دخالت ندارد. نه عمل جنسی شرط است، نه فرزند داشتن از یکدیگر و یا قیود و خصوصیات دیگری. (در اینکه آیا جایز است زوج همسر خویش را غسل و کفن کند اختلاف است. ریشه اختلاف نیز به این برمی گردد که آیا زنده بودن شرط صدق عنوان زوج یا زوجه است؟ شافعی بر این نظر رفته است که برای زوج غسل زوجه اش مجاز است و بالعکس به دلیل آیه "ولکم نصف ماترک ازواجکم" که زن متوفی را زوجه فرد معرفی می کند. ابوحنیفه حکم به عدم جواز داده است به این دلیل که اگر هنوز رابطه زوجیت میان ایشان برجا باشد، نزدیکی با او برای مرد به دلیل "الذین لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم.. " مجاز خواهد بود، در حالی که چنین نیست. به ابوحنیفه چنین پاسخ داده شده که اگر زن حقیقتاً زوجه مرد نباشد، آیه "ولکم نصف ماترک ازواجکم" مجاز خواهد بود و اگر عنوان زوج بر او حقیقتاً صادق باشد، عدم امکان نزدیکی با او تخصیص بر "الا علی ازواجهم.. " خواهد بود. در دوران امر بین تخصیص و مجاز، تخصیص مقدم است. در ثانی در زمان حیض و نفاس و ماه رمضان و نماز و حج نیز نزدیکی با زوجه بر زوج حرام است در حالی که این محرومیت ها موجب خروج زن از عنوان زوجه نمی گردد. نیشابوری، ۱۴۱۶، ص ۳۶۸) ضمیر "هنّ" در "لهنّ" به "ازواج" که در صدر آیه بیان شده، بر می گردد. "ازواج" نیز مقید به هیچ قید یا ویژگی نشده است تا تنها شامل دسته ای خاص دون دسته ای دیگر، گردد. بنابراین هر گونه تفکیک میان ایشان، به نص آیه نفی شده است.

۲- "ماترک" که در آیه قبل نیز وارد شده بود- و در آیات ارث جمعاً نه بار تکرار شده است- در تمام موارد عام بوده و مقید به هیچ قید یا خصوصیتی نگشته است تا شامل اموال غیر منقول و ابنیه و اشجار و آلات و مرکب و لباس و... نگردد. در برخی از سهام، "ماترک" به نصیب وارث،

اضافه نشده و در برخی دیگر اضافه شده است. (برخی از بزرگان تفسیر به این نحوه بیان توجه کرده و سعی در کشف علت ادبی این استعمال نموده‌اند. طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۲۱۱؛ موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ص ۳۳۵) دقت در نحوه کاربرد الفاظ و عبارات در این آیه، این نکته را روشن می‌سازد که هر جا "ماترک" به سهام زوج اضافه شده، به سهام زوجه نیز اضافه شده است یعنی در آیه هفتم (بواسطه اینکه زوج و زوجه مصداق آیه‌اند) و دوازدهم. خداوند در حالی که می‌توانست متعلق حکم زنان را حذف و بدان تصریح نکند یا حداقل با ضمیر به آن ارجاع دهد (همان‌گونه که در مورد دختر تنها، مادر در صورت عدم وجود فرزند و برادران و خواهران امّی بیان فرموده‌اند) حتی در نحوه استخدام کلمات نیز میان زوج و زوجه تفاوتی قائل نشده است. این تشابه ظاهری در تعبیر، در مورد جمله "من بعد وصیه یوصین بها أو دین" نیز صادق است.

۳- برخی از بزرگان فقه و تفسیر، وصیت و دین را که در این آیه و آیات دیگر جمعاً چهار بار بیان شده‌اند، (نکته قابل توجه این است که با اینکه پرداخت دیون مقدم بر اخراج و انجام وصیت است، خدا در تمامی این آیات، وصیت را مقدم بر دین آورده است. وجه این تقدّم را مفسرین و فقها تأکید در عمل به وصیت دانسته‌اند که همواره مورد سهل‌انگاری بسیاری از وراثت قرار می‌گیرد. مفسرین عبارت "یوصی بها" و مشابه آن را در این ترکیب باز هم برای تأکید در حق وصیت میّت، و لزوم احترام به آن و اجرایی کردن آن می‌دانند. نیشابوری، ۱۴۱۶، ص ۳۶۶؛ کاظمی، ۱۳۶۵، ص ۱۷۲؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ص ۲۶، کاشانی، ۱۳۳۶، ص ۲۴؛ طالقانی، ۱۳۶۲، ص ۳۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ص ۲۰۹) استثناء بر متعلّق سهام تمامی ورثه می‌دانند و بیان می‌دارند که خداوند در مقام بیان استثناء وارد بر سهم الارث وراثت، فقط از این دو مورد نام می‌برد (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹، ص ۷۹ و ۸۰؛ صادقی تهرانی، ۱۴۰۲، ص ۳۰۳ و ۳۰۴) اگر در متعلّق سهام زوجه استثناء دیگری وجود داشت، باید به حکم قاعده فصاحت و بلاغت عادی تا چه رسد به فصاحت و بلاغت اعجازی قرآن حتماً بدان اشاره می‌شد. عدم اشاره به هیچ‌گونه استثناء دیگری با وجود اینکه خدا در مقام بیان استثنائات وارد بر ماترک بوده و آن دو مورد را چهار بار بیان کرده است، نصّ در عدم وجود استثناء است. پس استثناء اموال غیر منقول، ابنیه، اشجار، آلات، مرکب، لباس، قرآن و انگشتر که اکثر فقها بر آن رفته‌اند، از نظر قرآن مردود است. هرچند نتیجه ایشان در نهایت اتقان است لیکن در نظر نگارنده، عبارت قرآن در این آیه و آیات دیگر نصّ در عدم وجود هیچ‌گونه استثناء در متعلّق سهام برای تمامی وراثت است. با توجه در عبارت قرآن معلوم می‌شود که خداوند هرآن چه از میّت باقی مانده است را، ابتدائاً متعلّق سهام وراثت قرار نداده است تا در دنباله آیه وصیت و دین را از آن خارج کند. استثناء فرع بر انعقاد عمومیت است ولو ابتدائاً و سپس اخراج از عمومیت تا معلوم شود عام شامل آن استثناء نمی‌شود. در حالی که متعلّق نصیب وراثت، بعد از اخراج وصیت و دین است یعنی همه آن چه

بعد از ادای وصیت تا یک سوم و دیون میت، باقی مانده است. پس وصیت و دین در این آیه و آیات دیگر مبتنی بر متعلق نصیب است ابتدائاً نه آن که استثناء بر متعلق نصیب باشد و تبیین آنها از بابت استثناء متصل بودن آنها باشد. بنابراین با دقت در آیه مزبور مشخص می شود که خداوند در مقام بیان آن چه که متعلق نصیب زوجه محسوب نمی شود، همانند سایر ورثه، فقط مقدار وصیت و دین را نام برده است. عدم اشاره به هیچ گونه استثنائی با وجود اینکه خدا در مقام بیان متعلق سهام زوجه بوده و وصیت و دین را چهار بار بیان کرده است، نص در عدم وجود استثناء است.

۴- در انتهای آیه خداوند در شأن آن چه از احکام ارث که در این آیه بیان فرموده، بیان میدارد: وَصِيَّةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهِ عَلِيمٌ حَلِيمٌ. وصیت از جانب خدا مفید و خوب مؤکد است همراه با تاکید بر این مطلب که مصلحتی در آن نهفته است. به اتفاق مفسرین وصیت در این جا اعم از آن که حال باشد یا مفعول یا هر دو، مفید تاکید بوده (بلاغی، ۱۴۲۰، ص ۲۹؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸، ص ۱۹۶؛ شبر، ۱۴۰۷، ص ۲۰؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۴، ص ۴۴۷؛ موسوی سبزواری، ۱۴۰۹ (الف)، ص ۳۳۴؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ص ۱۳۸؛ مقداد، ۱۴۱۹، ص ۳۳۳؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ص ۲۶۸) و برای نشان دادن اهمیت این احکام در زندگی اجتماعی بشر و لزوم مراعات و اخذ بدون قید و شرط آن چه که خداوند در این آیه بیان داشته، استعمال شده است. هم چنین برای اینکه تأکیدی بر روی تاکید کرده باشد این لفظ را اضافه به لفظ جلاله "الله" که بیان گر عظمت شان او با تمامی صفات ذات و افعال اوست، نمود تا هر چه بیشتر نهاد انسان ها را به تبعیت از این دستورات برانگیزد. (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹، صفحه ۸۴)

در دنباله آیه به این تاکید هم بسنده نکرده و با بیان صفت علم و حلم خویش در پی تأکیدی چند باره است. تأکیدی که از یک طرف نتیجه توجه به علم خداوند و اینکه او با عنایت به تمام جهات انسان ها و مقدمات مورد نیاز او در سعادت دنیوی و اخروی و موضوعات احکام و متعلقات و نتایج و آثار و حقایق آن در تمامی زمان ها و مکان ها، این حکم را تشریح کرده است. پس عمل به آن چه در این آیه فرموده است دافع مفساد و جاذب مصالح است. و از طرف دیگر نتیجه عنایت به حلم و بردباری خدا که در عقوبت خاطیان شتاب نمی کند. پس اگر بنده ای در تقسیم ارث خلاف آن چه خداوند تشریح فرموده است، عمل نمود، نیندیشد که اکنون کار از کار گذشته، امکان اصلاح وجود ندارد و او مورد قهر و غضب خداوند قرار می گیرد. خدا بر صفت حلم خود تصریح کرده تا چنین بندگان خود را بر اصلاح و جبران مافات تشویق کند. (خداوند در آیات سیزده و چهارده نیز عباراتی را به کار برده که مفید تاکید هر چه بیشتر بر احکامی است که در آیات قبل از آن بیان فرموده اند. در جهت دوری از اطناب ممل خواننده محترم را صرفاً به منابع رجوع می دهیم. (رازی، ۱۴۰۸، ص ۲۸۲؛ موسوی سبزواری،

۱۴۰۹ (الف)، ص ۳۵۴؛ داورپناه، ۱۳۷۵، ص ۹۲؛ نیشابوری، ۱۴۱۶، ص ۳۷۱؛ حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ص ۳۷۲)

(ب) بحث آخر به شأن نزول هایی بر می گردد که در ذیل این آیه بیان شده اند و می توانند به عنوان مؤید در ارث بردن زوجه از تمام اموال برجای مانده از متوفی مورد استناد قرار گیرد. این شأن نزول ها عیناً همان اند که در بحث از آیه هفتم بدان اشاره کردیم. صرفاً برای بار دیگر بیان می داریم که دقت در شأن نزول ها بیان گر این مطلب است که اگر تفصیلی در زوجه ای که از تمام اموال زوج خود ارث می برد یا اموالی که زوجه از آن ارث می برد، وجود داشت، حتماً می بایست در همین آیه یا آیات دیگر یا در سنت قطعی بیان می شد. در حالی که ابداً چنین نیست و نه آیه ای در این باب در قرآن موجود است و نه بیانی از رسول الله وارد شده است.

بنابراین، این آیه نه تنها ارث بردن تمام زوجات از تمام اموال برجای مانده از زوج را (که سابقاً در آیه هفتم بیان شده بود) - بدون اینکه استثناء یا تفصیلی در آن باشد - عیناً تکرار می کند، بلکه خود حاوی تأکیدی است که موجب اتقان و صلابت هر چه بیشتر این حکم و تأکید بر لاینغیر بودن آن می گردد.

آیه سوم : آیه سی و سوم سوره نساء؛ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتْ اِيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيْبَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا.

و از آن چه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیکترتان و کسانی که شما با آنان پیمان بسته اید بر جای گذاشته اند، برای هر یک از مردان و زنان وارثانی قرار دادیم؛ پس نصیبشان را بدیشان بدهید. همواره خدا بر هر چیزی گواه بوده است. (در ترجمه قرآن آقایان صادقی تهرانی، فولادوند و مشکینی این آیه چنین ترجمه شده است)

"موالی" جمع "مولی" و از ریشه "ولی" بوده و در زبان عرب در مصادیق زیادی بکار می رود. از قبیل معتق، معتق، پسر عمو، هم پیمان در تحالف، سید و وارث. جامع تمام این مصادیق و اصل در تمامی آن ها، اولی و اُحق بودن در امری است. تمامی مفسرین مقصود از "موالی" را "ورثه" و وجه نامیدن ایشان را، اولویت و سزوارتر بودن ایشان در تصاحب ماترک دانسته اند. (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹، ص ۸۴؛ صادقی تهرانی، ۱۴۰۸، ص ۳۴؛ موسوی سبزواری (ب)، ۱۴۰۹، ص ۱۵۳؛ کاشانی، ۱۴۲۳، ص ۵۷؛ اردبیلی، بی تا، ص ۶۴۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ص ۴۴۷؛ طیب، ۱۳۷۸، ص ۶۹ و ۷۰؛ حائری تهرانی، ۱۳۷۷، ص ۹۴ و ۹۵؛ داورپناه، ۱۳۷۵، ص ۲۴۱)

مفسرین در این که آیا جمله "الذین عقدت ایمانکم" جمله مستقلی از ماقبل خود است یا عطف به "الوالدان و الاقربون" و هم چنین در اینکه مقصود از عبارت "الذین عقدت ایمانکم" ضمان جریره است یا پسر خواندگی یا ازدواج یا ولاء امامت یا برخی از آن ها یا همگی آن ها، اختلاف کرده اند. (رازی، ۱۴۰۸، ص ۶۸ و ۶۹؛ بلاغی نجفی، ۱۴۲۰، ص ۱۰۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ص ۶۶ و ۶۷؛ و از تفاسیر عامه شاذلی، ۱۴۱۲، ص ۶۴۷) ما در این جا در مقام تبیین آیه و بیان هر یک از

نظریات و وجوه آن‌ها نیستیم. آن‌چه مهم است این است که، از یک طرف تمام مفسرین پذیرفته‌اند که این آیه بیانی موجز از احکام خدا در باب میراث است که در آیات سابق بر آن مفصلاً بیان داشته‌اند، فلذا شامل تمامی وراثت متوفی می‌شود. از طرف دیگر، هر یک از این نظریات در تفسیر آیه مبارکه پذیرفته شود، باز هم آیه مزبور از مستندات ارث بردن زوجه از تمام اموال برجای مانده از همسر خود، می‌باشد بدون آن که میان ذات ولد و غیر ذات ولد از ایشان تفاوتی باشد یا استثنایی در متعلق سهام ایشان وجود داشته باشد. وجه استدلال چنین است که دخول هر یک از زوجین در دایره مصداقی این آیه از دو حال خارج نیست؛ یا داخل در "الذین عقدت ایمانکم" است یا داخل در "الاقربون". اگر زوجیت داخل در مصداق "الذین عقدت ایمانکم" باشد، حکم "آتوهم نصیبهم" شامل آن می‌شود که امر به اعطای نصیب ایشان می‌نماید. متعلق این نصیب هم "مما ترک" است که در آیات سابق بر این و هم چنین در ابتدای همین آیه آمده است. بنابراین "مما ترک" در اول آیه به این جا نیز تعلق پیدا می‌کند. بنابراین تفصیل این آیه چنین می‌شود که "و همسران آن که با ایشان عقد نکاح بسته‌اید، پس واجب است نصیب ایشان را از تمام اموال برجای مانده، به ایشان پرداخت نمایید بدون آن که تفصیلی در همسران موجود باشد یا استثنایی در متعلق سهام ایشان. "اگر زوج و زوجه داخل در "الذین عقدت ایمانکم" نباشند، لا محاله داخل در "الاقربون" و "موالی" می‌گردند. بدین نحو که اطلاق "اقربون" شامل اقربای سببی و از جمله زوج و زوجه و اطلاق "موالی" نیز شامل تمامی وراثت و از جمله زوج و زوجه، می‌شود؛ زوج از مصداق "اقربون" قرار می‌گیرد و زوجه از مصداق "موالی". در این صورت هم آیه دلالت صریح بر ارث بردن زوجه از تمام اموال برجای مانده از زوج خواهد داشت، بدون آن که تفکیکی میان زوجات یا متعلق سهام ایشان قائل شده باشد. در دنباله آیه نیز، - مانند آیات دیگری که در باب ارث وارد شده بودند - خداوند با چند تأکید و برای چندمین بار بر لزوم توجه و اطاعت از احکامی که در مبحث ارث بیان داشته است، اصرار کرده و با معرفی کردن خود به عنوان "شاهد" بر تمامی اعمال، رفتار، گفتار و افکار بندگان در تقسیم اموال برجای مانده از متوفی (و در سایر امور) که احکام آن را تفصیلاً بیان داشت و ادای شهادت در صورت لزوم در یوم الحساب، گویی با بندگان خود اتمام حجت می‌نماید.

مبحث دوم: روایات

در مبحث قبل، آیات قرآن که دلالت بر سهم بودن تمام زوجات در تمام مصایق ماترک، داشتند بدون آن که در موضوع یا متعلق حکم قائل به تفصیل یا استثنائی باشند یا نسبت به آن سکوت کرده باشند - مورد بررسی قرار گرفت.

در این مبحث به کلام رهبران راستین و معصوم تمامی انسان ها در تمام ابعاد زندگی مادی و معنوی و امامانی که در ذات مقدس او ذوب شده و از کلام او جدائی ناپذیرند، می‌پردازیم ("آنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی فاینهما لن یفترقا حتی یرد علی الحوض." حدیث متواتر ثقلین) اینان، آن چه می‌گویند مطابق با کتاب الله و سنت رسول الله است و هیچ تعارض و تناقضی نه با یکدیگر دارند و نه با کتاب الله. آری، چگونه تعارض داشته باشند، در حالیکه همگی ایشان از یک منبع، معصومانه حکم را استخراج می‌کنند. حکمی که بعد از رخت بر بستن پیامبر خدا، در طول زمان و عرض زمین، لا یتغیر باقی خواهد بود و تغییر و تحولات زمانی و مکانی آن را تغییر نخواهد داد. (هرچند زمان و مکان و تغییرات آن ها ممکن است در موضوعات احکام و یا به نظر برخی در مصادیق موضوع حکم، تاثیر گذاشته و آن را تابع حکم دیگری سازد. مشخص است که در اینجا حکم تغییر نکرده است بلکه چون موضوع عوض شده یا به عبارتی دیگر، مصداق مورد نظر دیگر در دایره موضوعی حکم مزبور قرار نمی‌گیرد، حکم مربوط به خود را می‌طلبد. برای مطالعه تفصیلی در این باب رجوع کنید به جناتی، ۱۳۸۵، ص ۳۴ الی ۸۹؛ صادقی تهرانی، ۱۳۸۳، ص ۲۸ بعد)

حق این است که این مطلب می‌بایست در دو قسمت بررسی می‌شد. در قسمت نخست روایات وارده در باب سهم بودن زوجه در تمام اموال مورد بررسی و استناد قرار می‌گرفتند و در قسمت بعدی روایاتی که نظر به محرومیت ایشان دارند مورد نقد قرار می‌گرفتند. لیکن امیدواریم که خواننده محترم احاله قسمت دوم از این مبحث را به مقاله دیگر - از جانب نگارنده - از انواع تاخیر بیان از وقت حاجت نداند.

روایت دال بر استحقاق زوجه در تمام اموال (بعد از کسر وصیت و دیون)

در این مبحث به دو دسته از روایات خواهیم پرداخت. دسته اول روایات کثیری اند که به صورت مطلق یا عام وارد شده و سهم زن را یک چهارم یا یک هشتم بیان می‌دارند، بدون این که کوچک‌ترین اشاره ای به استثنای برخی از اموال یا استثنای دسته‌ای از زوجات داشته باشند. بسیاری از فقها صراحتاً بر کثرت و تواتر این دسته از روایات تصریح کرده‌اند. (اردبیلی، ۱۴۰۳، ص ۴۴۳ و ۴۴۵؛ سبزواری، ۱۴۲۳، ص ۳۰۳؛ نراقی، ۱۴۱۵، ص ۳۷۸؛ موسوی غروی، ۱۳۷۷، ص ۴۴۸) دسته دوم نیز روایاتی‌اند که نص آن ها ارث بردن زوجه از تمام اموال است و هیچ گونه تأویل و توجیهی را بر نمی‌تابند.

تعداد روایاتی که در کتاب تهذیب الاحکام از شیخ طوسی استخراج کرده‌ایم - و عموم یا اطلاق آن‌ها دلالت بر مطلوب دارد - ۳۵ عدد است که مطمئناً در صورت فحص در مجامع روایی دیگر، بر این تعداد افزوده خواهد شد. ما قصد بررسی تمام این روایات را نداریم بلکه به ذکر شماره حدیث کفایت می‌کنیم لیکن به برخی از این روایات که مکفی برای بحث باشند، خواهیم پرداخت.

الف) روایات عام یا مطلق

به دلیل کثرت این روایات، ما صرفاً به بیان شماره این روایات در تهذیب کفایت می‌کنیم: ۹۶۶-۹۶۸-۹۶۹-۱۰۲۸-۱۰۳۳-۱۰۳۹-۱۰۴۳-۱۰۵۵-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۲-۱۰۸۸-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۲۱۳-۱۲۸۲-۱۲۸۸-۱۲۹۴-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۲۰۱۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۶۶-۱۳۷۳-۱۰۵۶. ما در میان این روایات صرفاً به پنج روایت اشاره می‌کنیم. وجه دلالت همگی آن‌ها چنین است که در تمام این روایات و روایات مشابه دیگر سهم الارث زوجه یک چهارم یا یک هشتم بیان شده است. متعلق سهام ایشان نیز "ماترک" است یعنی تمام اموال بر جای مانده از زوج و این مطلب از سیاق تمام این روایات به صراحت بر می‌آید.

روایت نخست: احمد بن محمد از حسن بن محبوب از ابی عیوب الخزاز و غیر از او از محد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که گفت: "ارث نمی‌برد نه با مادر و نه با پدر و نه با پسر و نه با دختر مگر زوج و زوجه، و اگر فرزندی وجود نداشته باشد سهم زوج از یک دوم کمتر نمی‌شود و سهم زوجه نیز کمتر از یک چهارم نخواهد شد اگر فرزندی در بین نباشد، پس اگر با ایشان فرزندی در بین باشد برای زوج یک چهارم و برای زوجه یک هشتم است. (أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن أبي عیوب الخزاز و غیره عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر علیه السلام قال: "لَا يَرِثُ مَعَ الْأُمِّ وَ لَا مَعَ الْأَبِّ وَ لَا مَعَ الْإِبْنِ وَ لَا مَعَ الْبِنْتِ إِلَّا زَوْجٌ أَوْ زَوْجَةٌ، وَ إِنْ الزَّوْجُ لَا يُنْقِصُ مِنَ النِّصْفِ شَيْئاً إِذَا لَمْ يَكُنْ وَكَلْدٌ، وَ لَا تُنْقِصُ الزَّوْجَةُ مِنَ الرَّبْعِ شَيْئاً إِذَا لَمْ يَكُنْ وَكَلْدٌ، فَإِذَا كَانَ مَعَهُمَا وَكَلْدٌ فَلِلزَّوْجِ الرَّبْعُ وَ لِلْمَرْأَةِ الثَّمَنُ." شیخ طوسی، ۱۳۶۵ (الف)، ص ۲۵۱، حدیث ۹۶۹) سند این روایت صحیح است. (موسوی خوئی (الف)، ۱۴۱۳، ص ۹۶، ش ۳۰۷۹؛ موسوی خوئی، ۱۴۱۳ (ب)، ص ۹، ش ۷۸۳)

روایت دوم: علی بن حسن بن فضال از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن دراج از اسماعیل جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که در فرض شوهر و پدر و مادر فرمودند: "برای زوج یک دوم و مابقی برای پدر و مادر است، و در فرض همسر و پدر و مادر فرمودند: برای همسر یک چهارم است و برای مادر یک سوم و مابقی برای پدر است. " (علی بن الحسن بن فضال عن ایوب بن نوح عن محمد بن ابی عمیر عن جمیل بن دراج عن اسماعیل الجعفی عن ابی جعفر علیه السلام فی زَوْجٍ وَ أَبْوَيْنِ قَالَ: "لِلزَّوْجِ النِّصْفُ وَ لِلأُمِّ الثُّلُثُ وَ مَا بَقِيَ فَلِلأَبِّ، وَ فِی إِمْرَأَةٍ وَ أَبْوَيْنِ قَالَ: لِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ وَ لِلأُمِّ الثُّلُثُ وَ مَا بَقِيَ فَلِلأَبِّ." شیخ طوسی (الف)، ۱۳۶۵، ص ۲۸۵، حدیث ۱۰۳۳) این روایت موثقه است بدلیل وجود علی بن حسن بن فضال که فطحی مذهب ولی ثقه است. (موسوی خوئی (ج)، ۱۴۱۳، ص ۳۶۶، ش ۸۰۲۴ و ۸۰۱۹؛ نجاشی الاسدی، ۱۴۱۶، ص ۲۷۵؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ص ۱۵۶، ش ۳۹۱. فطحیه منسوبند

به عبد الله بن أفتح، برخی گفته‌اند رئیس این فرقه شخصی بود بنام عبد الله أفتح و برخی گفته اند خود عبد الله بن جعفر بن محمد الصادق، أفتح بوده و أفتح کسی را گویند که بینی یا سر بینی او پهن باشد، و عبد الله فرزند امام صادق، پهن بینی بوده است. وی بعد از رحلت پدرش ادعا امامت کرده گفت: من از همه پسران حضرت صادق که در حیاتند، بزرگترم و باید اکبر اولاد امام، بعد از وی امام باشد. گروهی از شیعه که ادعاء او را پزیرا گشته به امامت وی معتقد شدند، و امامت موسی بن جعفر علیهما السلام را انکار نمودند. اگر چه بعد از امام صادق علیه السلام، زندگی عبد الله دیری نپایید و بدرود حیات گفت، ولی فرقه ای که به او گرویده و امامتش را پذیرفته بودند، بعد از وفاتش دو دسته شدند. یک دسته از این عقیده برگشتند و امامت موسی بن جعفر علیه السلام را قبول کردند، و یک دسته همچنان بر اعتقاد خود باقی ماندند. " موسوی غروی، بی تا، ص ۱۱۵)

روایت سوّم: علی بن حسن بن فضال از محمد بن علی از علی بن نعمان از اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: "چهار نفرند که در میراث به ایشان ضرری نمی رسد (حاجب حرمانی ندارند)؛ برای پدر و مادر یک ششم و بیشتر است و برای زوج یک دوم یا یک چهارم است و برای زوجه یک چهارم و یک هشتم". (علی بن الحسن بن فضال عن محمد بن علی عن علی بن نعمان عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "أربعة لنا يدخل عليهم ضرر في الميراث للوالدين السدسان أو ما فوق ذلك وللزوج النصف أو الربع وللمرأة الربع أو الثمن". "شیخ طوسی (الف)، ۱۳۶۵، ص ۲۸۶، حدیث (۱۰۳۸) این روایت نیز موثقه است.

روایت چهارم: احمد بن محمد بن عیسی از معاویه بن حکیم از اسماعیل جعفی از ابی بصیر روایت می کند که گفت: سوال کردم از امام باقر علیه السلام از زنی که می میرد و همسرش را برجای می نهد و وارثی غیر از او ندارد؟ ایشان فرمودند: اگر غیر از او کسی نباشد تمام مال از آن اوست و برای زن یک چهارم است و مابقی متعلق به امام است". (أحمد بن محمد بن عیسی عن معاویة بن حکیم عن إسماعیل عن أبي بصیر قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن امرأة ماتت وتركت زوجها لا وارث لها غيرها؟ قال: إذا لم يكن غيرها فله المال، والمرأة لها الربع وما بقي فلإمام. "شیخ طوسی (الف)، ۱۳۶۵، ص ۲۹۴ و ۲۹۵، حدیث (۱۰۵۵) سند این روایت نیز موثقه به دلیل وجود معاویه بن حکیم که فطحی است. (علامه حلی، ۱۴۱۷، ص ۶۱ و ص ۲۷۴ و ص ۵۴؛ ابن داود، ۱۳۹۲، ص ۴۴، ش ۱۳۱ و ص ۲۷۹، ش ۵۰۹ و ص ۵۹، ش ۱۷۹؛ موسوی خوئی (د)، ۱۴۱۳، ص ۲۲۲، ش ۱۲۴۷۱)

روایت پنجم: احمد بن محمد از حسن بن محبوب از علی بن زئاب از ابی عبیده از امام باقر علیه السلام روایت می کند که در فرض این که مردی بمیرد و همسرش و خواهرش و جدش را باقی گذارد، فرمودند: تقسیم میراث از چهار قسمت خواهد بود برای زوجه یک چهارم و برای

خواهر یک سهم از آن و برای جد دو سهم از چهار سهم خواهد بود." (أحمد بن محمد بن ابن محبوب عن ابن رثاب عن أبي عبيدة عن أبي جعفر عليه السلام في رجل مات وترك امرأته وأخته وجدته قال: هذه من أربع أسهم للمرأة الربع وللجد سهمان). شیخ طوسی (الف)، ۱۳۶۵، ص ۳۰۴، حدیث (۱۰۸۳) سند این روایت نیز صحیح است. (موسوی خوئی (الف)، ۱۴۱۳، ص ۹۶، ش ۳۰۷۹؛ موسوی خوئی، ۱۴۱۳ (ب)، ص ۹، ش ۷۸۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۷، ص ۹۷؛ ابن داود، ۱۳۹۲، ص ۷۷، ش ۴۵۴)

همگی این روایات مطابق با کتاب الله است. بخوبی از این پنج روایت که مشتی است نمونه خروار، مشخص می شود که "ماترک" یعنی "آن چه زوج بر جای نهاده است"، متعلق سهم یک چهارم یا یک هشتم زوجه می باشد، همان گونه که متعلق سهم الارث سایر ورث که در این روایات و بسیاری از روایات دیگر که فوق حد تواتر اند و در باب ارث و یا سایر ابواب بیان شده اند، نیز "ماترک" می باشد. هر گونه برداشتی غیر از این، موجب استناد اغراء به جهل و اضلال به امامان معصوم می گردد. بدین نحو که ایشان می دانسته اند هر آن چه بیان می دارند الی الابد، واجب الاتباع بوده و در زمان ها و مکان های مختلف مورد عمل واقع خواهد شد. لذا اگر قسمتی از حکم را بیان نفرمایند و نسبت به آن سکوت کنند، آن چنان سکوتی و عدم بیانی که تاخیر از وقت خطاب و حاجت محسوب گردد، این سکوت مساوی است با به گمراهی و اشتباه کشاندن بسیاری از افراد و ملت ها. تا چه رسد به جایی که لفظ مطلق یا عامی را که عمومیت آن مطابق با قرآن است را بکار برند و اطلاق یا عموم آن را اراده نکرده باشند.

(ب) روایاتی که نص در عدم محرومیت اند:

این دسته از روایات همانند روایات پیشین، سهم الارث زوجه را از تمام اموال برجای مانده از زوج، معرفی می کند جز این که بنا بر وجوهی دلالت آن ها، از دسته اول، واضح تر است و ما به همین خاطر آن ها را در دسته ای جداگانه می آوریم. هر چند دسته اول نیز بر مطلوب ما دلالتی واضح داشته اند.

روایت نخست: احمد بن محمد بن عیسی از علی بن مهزیار روایت می کند که گفت: محمد بن ابی حمزه علوی به امام جواد علیه السلام نوشت که مولایم نسبت به صد درهم مرا وصی قرار داد و همواره از او می شنیدم که می گفت تمام آن چه برای من است، از آن مولایم می باشد. پس او مرد و آن را برجای نهاد و در آن ها تعیین تکلیف ننمود و برای او دو همسر است. یکی از ایشان را فعلاً مکانی از او نمی شناسم و اما دیگری در قم است. چه می فرمائید در این صد درهم؟ پس ایشان برایم نگاشت: بنگر تا این درهم ها را به همسران او بپرداز و حق ایشان یک هشتم است اگر برای متوفی فرزندی باشد و اگر برای او فرزندی نباشد، سهم ایشان یک چهارم است و ما بقی را صدقه ده به کسی که می دانی إن شاء الله بدان محتاج است." (أحمد بن محمد بن علی بن مهزیار قال: كتب

مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي حَمَزَةَ الْعَلَوِيَّ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْلَى لِكَ أَوْصَى إِلَيَّ بِمَائِهِ دِرْهَمٍ وَ كُنْتُ أَسْمَعُهُ يَقُولُ: كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لِي فَهُوَ لِمَوْلَايَ فَمَاتَ وَ تَرَكَهَا وَ لَمْ يَأْمُرْ فِيهَا بِشَيْءٍ وَ لَهُ إِمْرَأَتَانِ. أَمَّا وَاحِدَةٌ فَلَا أَعْرِفُ لَهَا مَوْضِعًا السَّاعَةَ، وَ أَمَّا الْأُخْرَى بِقَمٍّ. مَا الَّذِي تَأْمُرُ فِي هَذِهِ الْمَائَةِ الدَّرْهَمِ؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ: أَنْظِرْ أَنْ تَدْفَعَ هَذِهِ الدَّرَاهِمَ إِلَى زَوْجَتِي الرَّجُلِ، وَ حَقُّهُمَا مِنْ ذَلِكَ التَّمَنُّ إِنْ كَانَ لَهُوَ وَ لَدَّ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَ لَدَّ فَالرُّبْعُ وَ تَصَدَّقَ بِالْبَاقِي عَلَى مَنْ تَعْرِفُ أَنْ لَهُ إِلَيْهِ حَاجَةٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ". شيخ طوسي (الف)، ۱۳۶۵، ص ۲۹۶، حدیث (۱۰۵۹)

سند این روایت صحیح است و تمام راویان آن شیعه و ثقه می‌باشند. (علامه حلی، ۱۴۱۷، ص ۶۱ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۲۵۲؛ ابن داود، ۱۳۹۲، ص ۴۴، ش ۱۳۱) در این روایت "محمد بن ابی حمزه علوی" از امام برای تقسیم ترکه متوفی، کسب تکلیف می‌کند. بنابراین، امام باید برای جلوگیری از اشتباه و خطا حکم را بطور مشخص و بصورت واضح بیان دارد. پس مقام، مقام حاجت است و امام نیز در مقام بیان حکم. تأخیر حکم از وقت بیان و وقت حاجت، عقلاً قبیح است و از ایشان عمل قبیح که موجب جهالت و وقوع در خطا و اشتباه است، سر نمی‌زند. امام نیز به ایشان می‌فرماید: "یک چهارم را به هر یک از زنان در صورت عدم وجود فرزند و یک هشتم، در صورت وجود فرزند، پرداخت نماید بدون این که کوچک‌ترین اشاره‌ای به این نکته کند، اگر زوجه ذات ولد از متوفی بوده، از تمام اموال ارث می‌برد و گرنه از فلان اموال‌های برجای مانده، محروم است یا این که بگوید بجز فلان اموال، از مابقی اموال یک چهارم یا یک هشتم به ایشان بپرداز. با این که اگر حکم الله چنین می‌بود می‌بایست آن را بیان می‌کرد تا سائل بدان عمل کند.

ملاحظه می‌شود که امام تفصیلی را که در قرآن منصوص بوده و مورد بیان قرار گرفته، تکرار می‌کنند. آیا امکان دارد امام استثنائی را که در قرآن نیامده و مردم به دانستن و عمل کردن بدان محتاج بوده‌اند و مقام نیز مقام احتیاج و بیان تمام حکم بوده است، فراموش کرده یا بیان نفرموده باشند! هرگز!

مشابه چنین قضاوتی از امام مسلمین امیر مؤمنان عالم علی علیه آلاف التحية و الثناء نیز وارد شده است. ("محمد بن الحسن بن الصقار عن الحسن بن علی بن النعمان عن عبید الله بن موسی العبسی عن سفیان الثوری عن جابر الجعفی عن سوید بن غفله قال: أتى علی بن ابی طالب علیه السلام فی ابنه و امرأه و موالی، فأعطی المرأة الثمن و مابقی رده علی البنات و لم يعط الموالی شيئاً". شيخ طوسي (الف)، ۱۳۶۵، ص ۳۳۲، حدیث ۱۱۹۳. این حدیث با سند دیگری نیز از سوید نقل شده است. شيخ طوسي (الف)، ۱۳۶۵، ص ۳۳۱، حدیث ۱۱۹۲) این در حالی است که در روایتی دیگر وارد شده است که مولایمان در ارث فقط به کتاب الله و سنت رسول الله حکم می‌کرد. ("أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب عن أبی حمزه عن أبی جعفر علیه السلام قال: إنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقْضِي فِي الْمَوَارِيثِ فِيمَا أَدْرَكَ

الاسلام من مال مشرک ترکه لم یکن قسم قبل الاسلام آنه کان یجعل للنساء و الرجال حظوظهم منه علی کتاب الله و سنه نبیّه صلی الله علیه و آله". شیخ طوسی (الف)، ۱۳۶۵، ص ۳۷۰ و ۳۷۱، حدیث (۱۳۲۴) حال اگر چنین حکمی وجود داشت چرا علی علیه السلام که شهر علم بود بدان عمل نکرد و زن را در تمام اموال برجای مانده از زوجش، سهم دانست!

روایت دوم: حسین بن سعید از فضّاله از فضل ابن عبدالملک و ابن ابی یغفور از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که گفت: از حضرت پرسیدم آیا مرد از خانه زنش ارث می‌برد و از زمینش چیزی به او می‌رسد یا مثل زن است که از خانه و زمین چیزی به ارث نمی‌برد؟ حضرت فرمود: مرد از تمام ترکه زن و زن از تمام ترکه مرد ارث می‌برد. " (شیخ طوسی (الف)، ۱۳۶۵، ص ۳۰۰، حدیث (۱۰۷۵) این روایت نیز به صراحت تمام زوجات را در تمام اموال برجای مانده از متوفی، سهم می‌داند. نیاز به هیچ گونه توضیح و تبیینی نیست. سند این روایت نیز همانند مفاد آن صحیح است. (الحسین بن سعید عن فضّاله عن فضل بن عبدالملک و ابن ابی یغفور عن ابی عبد الله علیه السلام: " قال: سألته عن الرجل هل يرث من دار امراته أو أرضها من التربة شيئاً أو يكون ذلك بمنزلة المرأة فلا يرث من ذلك شيئاً؟ فقال: يرثها و ترثه من كل شيء تركت و ترک". علامه حلی، ۱۴۱۷، ص ۲۳ و ۱۱۴ و ۲۳۰؛ ابن داود، ۱۳۹۲، ص ۸۰، ش ۴۷۹ و ص ۱۵۱، ش ۱۱۹۱)

روایت سوم: علی بن اسماعیل از فضّاله بن ایوب از ابان بن عثمان از عبید بن زراره و فضل ابی عباس روایت می‌کنند که بیان می‌دارند: "به امام صادق علیه السلام گفتیم: درباره مردی که زنی را به همسری بگیرد سپس وفات کند در حالیکه صدق را معین کرده چه می‌فرمائید؟ فرمودند: سهم زن نصف صدق است و از همه چیز ارث می‌برد و اگر زن هم بمیرد مرد به همین صورت ارث می‌برد. (علی بن اسماعیل عن فضّاله بن ایوب عن ابان بن عثمان عن عبید بن زراره و الفضل ابی العباس قال: " قلنا لابی عبد الله علیه السلام: ما تقول فی رجل تزوج امرأة ثم مات عنها و قد فرض الصداق؟ قال: لها نصف الصداق و ترثه من كل شيء و إن ماتت فهو كذلك. " شیخ طوسی (ب)، ۱۳۶۵، ص ۱۴۷، حدیث (۵۱۱)

این روایت نیز صد در صد اثبات سهم بودن تمام زوجات را در تمام اموال برجای مانده، می‌نماید. امام به صراحت تمام، اعلام می‌نمایند که زوج و زوجه، هر دو، از تمام اموال برجای مانده از یکدیگر ارث می‌برند. هیچ تفاوتی نیز میان زوجات در این حکم وجود ندارد. سند این روایت نیز صحیح است. (علامه حلی، ۱۴۱۷، ص ۱۷۶ و ۲۳۰؛ ابن داود، ۱۳۹۳، ص ۳۰، ش ۶)

روایت چهارم: حسن بن محبوب از علی بن رئاب از ابی بصیر روایت می‌کند که گفت: "از امام باقر علیه السلام از مردی که چهار زن را در عقد واحد یا در مجلس واحدی به عقد خود در می‌آورد و مهریه هریک از ایشان مختلف است، پرسیدم؟ فرمودند: برای هر دو ایشان جایز است. گفتیم: اگر به شهری برود و یکی از این چهار زن را طلاق دهد و شاهد نیز بر این طلاق بگیرد از

اهل همان بلاد در حالی که ایشان زوجه را نمی شناسند سپس زنی از اهل همان بلد را بعد از انقضای مدت عده آن زن مطلقه، به زنی بگیرد و سپس بمیرد. میراث او چگونه تقسیم می شود؟ فرمودند: اگر برای او فرزندی باشد، پس برای زوجه ای که اخیراً از اهل همان بلد به عقد او در آمد است، یک چهارم از یک هشتم تمام اموال برجای مانده است و اگر متعیناً شناخته شود زنی که متوفی او را طلاق داده است، پس میراث و عده ای برای او نیست. و فرمودند: و در این صورت سه زن باقی مانده سه چهارم از یک هشتم تمام ماترک را میان خود تقسیم می کنند و بر ایشان است که عده نگه دارند و اگر شناخته نشد زوجه ای که از میان این چهار تن، طلاق داده شده است، پس این چهار زوجه، سه چهارم باقی مانده از یک هشتم تمام ماترک را میان خودشان تقسیم می کنند و بر همه ایشان است که عده نگه دارند.

"(الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ أَرْبَعَ نِسْوَةٍ فِي عَقْدٍ وَاحِدٍ أَوْ قَالَ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ وَ مَهْرُهُنَّ مُخْتَلَفَةً؟ قَالَ: جَائِزٌ لَهُ وَ لِهِنَّ، قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ هُوَ خَرَجَ إِلَى بَعْضِ الْبُلْدَانِ فَطَلَّقَ وَاحِدَةً مِنَ الْأَرْبَعِ وَ أَشْهَدَ عَلَيَّ طَلْقَهَا قَوْمًا مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ الْمَرْأَةَ ثُمَّ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا الَّتِي طَلَّقَ ثُمَّ مَاتَ بَعْدَ مَا دَخَلَ بِهَا. كَيْفَ يُقَسَّمُ مِيرَاثُهَا؟ قَالَ: إِنْ كَانَ لَهُ وَ لَدٌ فَإِنَّ لِلْمَرْأَةِ الَّتِي تَزَوَّجَهَا آخِرًا مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ رُبْعَ ثَمَنِ مَا تَرَكَ، وَ إِنْ عُرِفَتِ الَّتِي طَلَّقَ مِنَ الْأَرْبَعِ بَعِينَهَا وَ نَسَبَهَا فَلَا شَيْءَ لَهَا مِنَ الْمِيرَاثِ وَ (لَيْسَ) عَلَيْهَا الْعِدَّةُ، وَ قَالَ: وَ يَقْتَسِمَنَّ الثَّلَاثُ نِسْوَةَ ثَلَاثَةِ أَرْبَاعِ ثَمَنِ مَا تَرَكَ وَ عَلَيْهِنَّ الْعِدَّةُ، وَ إِنْ لَمْ تُعْرَفِ الَّتِي طَلَّقَ مِنَ الْأَرْبَعِ إِقْتَسَمَنَّ الْأَرْبَعُ نِسْوَةَ ثَلَاثَةِ أَرْبَاعِ ثَمَنِ مَا تَرَكَ بَيْنَهُنَّ جَمِيعًا وَ عَلَيْهِنَّ جَمِيعًا الْعِدَّةُ".

طوسی(ب)، ۱۳۶۵، ص ۳۷۰ و ۳۷۱، حدیث ۱۳۲۴. این روایت با سند دیگری نیز آمده است. شیخ طوسی(ب)، ۱۳۶۵، ص ۲۹۶ و ۲۹۷، حدیث ۱۰۶۲)

سند این روایت نیز همانند مفاد آن صحیح است. (ابن داود، ۱۳۹۳، ص ۷۷، ش ۴۵۴ و ص ۸۳، ش ۱۰۴۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۷، ص ۹۷ و ۱۷۶؛ موسوی خوئی(ه)، ۱۴۱۳، ص ۲۰، ش ۸۱۳۹) در این روایت نیز امام بدون آن که تفکیکی میان اموال برجای مانده از متوفی، بنمایند یا تفصیلی در زوجه مشمول حکم، صراحتاً بیان می دارند که اگر زوج دارای فرزندی نباشد، همسرش که در بلاد دیگر به ازدواج او درآمده یک چهارم از یک چهارم تمام اموال به او تعلق دارد و اگر دارای فرزند باشد، یک چهارم از یک هشتم تمام اموال برجای مانده. اگر زنی که مطلقه شده است را می شناسی، سهمی از ماترک ندارد، اگر او را نمی شناسی، سه چهارم باقی مانده از یک هشتم یا یک چهارم تمام ماترک، میان جمیع این چهار نفر تقسیم می شود.

نتیجه

۱) آیات یازدهم، دوازده و آیه آخر سوره نساء مبین حکمی اند که سابق بر آن به صورت اصل اساسی و رکن رکین اسلام در مبحث ارث، در آیه هفتم همین سوره نازل شده بود. بنابراین اگر اجمال یا کلی گویی هم در آیه هفتم وجود داشته باشد یا در عمومات و اطلاقات آن تردیدی باشد یا امری باشد که این آیه در مقام بیان آن نبوده است، علی الاصول این آیات متکفل تبیین و توضیح آن هستند. آیه دوازدهم نیز نه تنها ارث بردن تمام زوجات از تمام اموال برجای مانده از زوج متوفی را (که سابقاً در آیه هفتم بیان شده بود) تکرار می کند، بلکه خود حاوی تأکیدی است که موجب اتقان و صلابت هر چه بیشتر این حکم به نحوی که کاملاً مشخص و لایتغیر است، می گردد. بنابراین اگر تفصیلی در موضوع یا متعلق حکم وجود داشت حتماً باید در این آیات ذکر می شد، همان گونه که در میزان سهام هر یک از زنان و مردان در فروض گوناگون که آیه هفتم متکفل بیان آن نبوده است، این تصریح وجود دارد نه اینکه بر تأکیدات چند گانه ای که بر این حکم در آیه هفتم شده بود، پنج یا شش تأکید دیگر نیز بیفزاید.

۲) خداوند در انتهای آخرین آیه از همین سوره بیان می دارد: "خدا برای شما حقیقت را بیان می کند که گمراه نشوید و خدا به هر چیزی داناست". (".. یبیین الله لکم أن تزلوا و الله بکل شیء علیم". آیه صد و هفتاد و ششم سوره نساء) این عبارات دلالت بر این مطلب دارد که آیات ارث در همان هنگامی که نازل شدند در مقام تبیین احکام ارث و برداشتن پرده های جهل و تاریکی و تعصب و بیان اوامر و دستورات الهی به نحوی روشن و قطعی بوده اند تا از گمراهی مردم جلوگیری کند. بنابر این عمومات و اطلاقات آن ها نیز همگی حجت است، نه اینکه تمسک به آنها نیازی به تأیید اجماع یا قول مشهور یا.. داشته باشد. (".. مضافاً الی أن قوله تعالی فی نفس الایه "یبیین الله لکم أن تزلوا.. " يدل علی أن الایه حین وحیها کانت محفوفه ببيان الله فی کتابه الکریم بالدلاله علی تقید موضوعاتها علی ما ذکرناه لا موكوله إلی صدفة اجماع المسلمین بعد حین. و هذا جلی بفضل الله و له الحمد. " بلاغی نجفی، ۱۴۲۰، ص ۳۱)

هم چنین حکم این آیات و عموم و اطلاق آن ها از همان زمان نزول مورد ادراک مخاطبین قرار گرفته و همگی آن را در یافته و بدان عمل کرده اند. هیچ بیانی از پیامبر به ما نرسیده است که در آن سائلی از ایشان در باره زوجة موضوع این آیات یا متعلق حکم ایشان سوال کند و ایشان در پاسخ آن تأمل فرموده و حکم آن را به خداوند احاله داده باشند. (کما این که از ایشان از حکم خواهر و برادر ابوینی سوال کردند و ایشان حکم آن را به خداوند احاله داده و آیه آخر سوره نساء نازل شد. و یا در باب نحوه برخورد با زنان و ایتم از ایشان سوال شد و در آیه صد و بیست و هفتم به حکم آن تصریح شده و خداوند این دو آیه را با عبارت " یستفتونک فی النساء.. " و " یستفتونک فی الکلاله.. " شروع می کنند. (این نشان دهنده وضوح این حکم در

نزد ایشان بوده است. اگر هم سوالی در این باب مطرح شده بود به نحوی که مقتضی حکم جدیدی می بود، خدا نیز بدان اشاره می کرد یا حداقل در سنت قطعیه محمدیه برای ما روشن می ساخت (همچنین است در باب زوجه موضوع این حکم). در حالی که نه آیه‌ای در تایید این محرومیت وجود دارد و نه سنت قطعیه‌ای از رسول الله تا از باب تبیین حکم الله مورد تمسک قرار گیرد. ما احکام بسیاری داریم که مستند ظاهری آن‌ها سنت قطعیه رسول الله است که هیچ اختلافی در آن‌ها نیست. پس چه شد که این احکام بی کم و کاست و بدون آن که در آن‌ها اختلافی حاصل شود به دست ما تا این زمان رسید ولی حکمی به این مهمی که در هر زمان و هر مکان انسان‌ها به آن در جهت عمل به آن نیاز داشتند و عمل می کردند، از بین رفت به نحوی که تا صد سال بعد از وفات رسول الله هیچ حرفی از آن نبوده است!!! پس اگر بیان شده بود حتماً به ما می رسید همان گونه که حکم تعداد رکعات نمازهای یومیّه و کیفیت خواندن آن‌ها به ما رسید، یا مقدار نافذ وصیت که یک سوم است یا تعداد طواف‌های خانه خدا یا تقدم دست راست بر چپ در وضو یا.. این جاست که باید گفت اگر چنین بیانی از رسول الله وارد می شد بلا شکّ به ما می رسید و هرگز چنین بیانی وارد نشده است.

۳) توجه به شان نزول‌هایی که در ذیل آیات هفتم و دوازدهم بیان شده‌اند، مبین این مطلب است که اگر سبب نزول این آیات نسخ و ابطال حکم جاهلیت در محرومیت زنان و کودکان از ارث بوده است، اگر استثنایی در این حکم جدید وجود داشت که در نتیجه آن، همان حکم محرومیت می‌بایست در حیطه محدود و نسبت به موضوعاتی مشخص ابقا و امضاء شود، لازم بود تا خدا به گونه‌ای برای مخاطبین زمان نزول بیان می داشت یا تا زمانی که پیامبر زنده بودند و باب نسخ در احکام باقی بود، آیه‌ای نازل می کرد تا نسخ را در حکم مزبور نسبت به بخش معینی از آن بیان کند. یا همزمان با نزول این آیات به پیامبر خود دستور می داد تا این استثناء را از باب تبیین حکم الله برای مردمان بیان کند. فوت همسر اتفاقی بوده که در تمام زمان‌ها و مکان‌ها و علی‌الخصوص در زمان پیامبر که جنگ‌های بسیاری دامن گیر اسلام شده بود، حاصل می گشت. اگر چنین استثنایی چه در موضوع حکم و چه در متعلق حکم موجود بود خدا بیان می فرمود تا مردمان مطابق با حکم واقعی که برای ایشان مقرر شده بود، میراث را تقسیم کنند نه طبق عمومات و اطلاقاتی که از طرف گوینده آن‌ها، مورد اراده قرار نگرفته بودند.

۴) علاوه بر روایات فراوانی که با اطلاق یا عموم خود، سهم بودن زوجه در تمام دارائی بر جای مانده را تایید می کنند، چهار روایت صحیح‌السند وجود دارند که به صراحت تمام سهم الارث زوجه را از تمام اموال معرفی می کند و وجود هر گونه تفصیلی را در زوجه مشمول این حکم یا اموال متعلق حکم، طرد می نماید. با تأمل در اهتمام امام به بیان فروعاتی که ممکن است در مساله حاصل شود و بواسطه آن حکم تغییر یابد، اعتقاد به این مطلب که زوجه از عین و قیمت

زمین و املاک و از عین ابنیه و اشجار و آلات موجود در آن ها یا از عین و قیمت زمین و خانه مسکونی یا فقط از قیمت زمین و خانه مسکونی یا محروم است هیچ وجهی ندارد!

هرگونه برداشتی غیر از آن چه در ذیل روایات بیان شد موجب استناد اغراء به جهل و اضلال به امامان که حافظان دین خدا هستند، خواهد شد. حمل این روایات بر تقیّه که بسیاری از آن‌ها از لحاظ سندی صحیح یا موثق می باشند و از بزرگان اصحاب ائمه وارد شده و در مسائل و فروعات بسیاری از طرف فقها مورد استناد قرار گرفته اند، به بهانه ای علیل می ماند تا دلیل. بسیاری از بزرگان اصحاب و روّات شیعه و غیر شیعه که وثاقت ایشان محرز است، این احادیث را روایت کرده اند و معلوم نیست چگونه برخی از فقها بعد از گذشت چند صد سال، جزماً و صرفاً به استناد موافقت این روایات با نظر فقهای عامّه، این روایات را به راحتی و بدون استناد به هیچ قرینه ای حمل بر تقیه می کنند! مگر اولین معیار شناخت دین و احکام آن، موافقت و مخالفت یا تأیید و تکذیب عدّه ای خاص می باشد؟! مگر نصّ قرآن نیست که "پس بندگانم را بشارت ده کسانی که به سخنان گوش فرا می دهند، پس بهترینش را پیروی می کنند. اینانند که خدایشان آنان را راه نموده و ایشانند، هم اینان اندیشمندان خالص. (فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْوَالِبُونَ)" آیات ۱۶ و ۱۷ سوره زمر). بنابراین کسانی هدایت یافته از جانب خدایند که از قول احسن در تمامی ابعاد زندگی خویش تبعیت کنند. در نظر احسن هم هیچ گونه معیاری از قبیل تأیید اکثریت یا تمامی افراد یا تکذیب گروهی خاص یا زنده بودن قائل آن یا مرد بودن او یا.. شرط نکرده است. بلکه در چند آیه بعد می فرمایند: "خدا احسن سخنان (و حیانی) را بصورت کتابی که آیاتش همانند با یکدیگر است، نازل کرده. (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي). آیه ۲۳ سوره زمر) پس سخنی احسن و لازم الاتباع است که تحقیقاً سخن خدا و بر خواسته از قرآن باشد. حال چه نظر عدّه ای از افراد نیز همان گونه باشد یا نباشد. همین سخن است که می بایست بر زبان ها جاری و ساری باشد. (خداوند در آیه ۵۳ سوره اسراء می فرماید: "و برای بندگان بگو: "آن چه را که احسن و بهتر است بگویند")

(۵) این که گفته شود مشهور فقها به این روایات عمل نکرده اند و اعراض ایشان که مبتنی بر قرینه مختفیّه از متاخرین می باشد، موجب وهن روایات و اسقاط آن ها از حجّیت می شود، (همان گونه که برخی از فقها نیز بدان اشاره کرده اند) مجرد تقلید و تصدیق بدون تصوّر است. باید از اینان پرسید: این قرینه مختفیّه چگونه قرینه ای است که حتّی یک نفر از قدما بحثی و کلامی از آن به میان نیاورده است؟! و چگونه است که همین قدما اصحاب در بسیاری از مسائل عادی و روایات متعارفه همان سیاق روایات را طبق فهم عادی خود از روایات بیان کرده اند و یا اگر قرینه و شاهی برخلاف برداشت متعارف وجود داشته است نقل کرده اند، اما در این مورد که از مهمترین مسائل عام البلوی بوده است به هیچ قرینه و شاهی اشاره ننموده اند؟! و ما

دلخوش از این که آن‌ها بر قرینه و تاویلی دست یافته و ما از آن محروم بوده‌ایم، و باید فهم و برداشت آنان را بر ادله منصوصه از قبل امام علیه السلام ترجیح دهیم! (حسینی تهرانی، ۱۴۲۵، ص ۱۳۵ و ۱۳۶) حق این است که اگر بپذیریم مشهور فقهای متقدم از این روایات اعراض کرده‌اند (صاحب دعائم الاسلام صریحاً اعلام می نماید که اجماع امت و ائمه بر عدم وجود این استثناء و عمومیت متعلق سهم الارث زوجه است. تمیمی مغربی، ۱۳۷۹، ص ۳۹۶) وجه اعراض ایشان یا اجماع ادعایی است یا شهرت بعد از شیخ طوسی که هیچ کدام حجت نیستند. چرا که اولاً، اجماعی در کار نیست زیرا گروهی از فقها این مساله را مطرح نکرده بلکه در میراث زوجه به یک چهارم و یک هشتم قناعت کرده و متعلق ارث را همان "ماترک" دانسته‌اند. چنانکه صاحب جواهر می نویسد: "کتاب های مقنع، مراسم، ایجاز، تبیان، مجمع البیان، جوامع الجوامع و الفرائض النصیریه خالی از بیان این مساله هستند" (نجفی، ۱۳۶۷، ص ۲۰۷. هرچند ایشان بیان می‌دارند که علت عدم ذکر این حکم حرمان فی الجمله زوجه از ماترک زوج در این کتب از باب وضوح حکم بوده تا آن حدّ که نیازی به بیان آن در ذیل آیه مبارکه نبوده است!) ثانیاً؛ اجماع اگر محقق باشد، مدرکی است و روایات وارده در این مورد مستند مجمعی است. بنابراین حجت نیست ثالثاً؛ اجماع در صورتی حجت است که کاشف از قول معصوم باشد در حالی که اثبات کاشفیت غیر ممکن است (از آنجا که اجماعی در این مساله شکل نگرفته و اگر هم حاصل باشد، مدرکی است لذا ما به اصل حجیت اجماع و ایرادات وارده بر این مطلب نمی‌پردازیم لیکن علاقمندان می توانند در این رابطه به کتاب "اجماع" از سید محمد محسن حسینی تهرانی چاپ ۱۴۲۸ رجوع کنند)

۶) درمیان فقها میتوان از "ابن جنید اسکافی" نام برد که در فرض مساله حکم به وراثت زوجه از تمامی ماترک داده است. تمامی فقهای که بدین مساله در کتب خویش پرداختند از ایشان به عنوان مخالف حکم حرمان نام برده‌اند (برای مثال محقق اردبیلی، ۱۴۰۳، ص ۴۵۵؛ نراقی، ۱۴۱۵، ص ۳۵۹؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۸۹؛ سید بحر العلوم، ۱۴۰۳، ص ۸۱؛ نجفی، ۱۳۶۷، ص ۲۰۷). ایشان بیان می‌دارند: "هرگاه زوج و زوجه بر فرزند و والدین وارد شوند برای زوج یک چهارم و برای زوجه یک هشتم از جمیع ترکه است اعم از این که زمین باشد یا اثاثیه. (اشتهاردی، ۱۴۱۶، ص ۳۳۶). "اطلاق ولد در کلام ایشان - که هم شامل ولد می‌شود که از همان زوجه است و هم ولدی که از زوجه دیگری باشد - دلالت بر مسلک ایشان دارد که زن سهم خود را از تمامی اموال می‌برد گرچه ذات ولد نباشد و لازمه این نظر این است که در صورتی هم که ولد در میان وراثت نباشد زن از تمام ترکه ارث ببرد". (نجفی، ۱۳۶۷، ص ۲۰۷)

صاحب دعائم الاسلام نیز بر این نظر است. ایشان این روایات را مانند روایات وارده در باب حبوه مجمل می‌داند بگونه ای که یا به زبان رمز گونه بیان شده اند یا حاوی تفسیری برای خود بودند که بمرور زمان راویان احادیث مذکور، آن را حذف کرده و از این جهت مجمل بدست ما

رسیده‌اند. ایشان خود در مقام بیان وجه این روایات بیان می‌دارند که مقصود از زمین، نه زمین‌های برجای مانده از متوفی (چرا که به دلالت آیات قرآن و کثیری از روایات زنان در آنها سهمیم بوده و متعلق سهام ایشان است)، بلکه زمین‌هایی است که برای مردان وقف قرار داده شده است که زنان را در آنها سهمی نیست. (نعمانی مصری، ۱۳۸۳، ص ۳۹۶. برخی از اساتید در مقام بیان اقوال مطروحه در فقه در باب ارث زوجه قول صاحب دعائم الاسلام را در عرض قول ابن جنید قرار داده و به عنوان نظر هشتم بیان می‌دارند. کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۲۱۴ از مبحث ارث. این در حالی است که تفاوت این دو قول در این است که از ابن جنید بیانی در نحوه برخورد و برداشت از روایات وارده در باب حرمان فی‌الجمله زوجه به ما نرسیده است در حالی که بیان قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد در نحوه توجیه این روایات آن چنان است که بیان شد. لذا قرار دادن این دو قول در مقابل یکدیگر به عنوان نظری مستقل از یکدیگر موّجه به نظر نمی‌رسد)

از میان فقهای معاصر نیز می‌توان از حاج آقا رحیم ارباب، موسوی غروی (از علمای معاصر اصفهان)، صادقی تهرانی، جنّاتی (از فقهای در قید حیات شهر قم) و صانعی نام برد. بنابراین نه تنها قرآن میان متعلّق نصیب زوجات با سایر وراثت تفاوتی قائل نیست بلکه اساساً نحوه ی بیان این مطلب و تأکیدات فراوان آن بگونه ای است که از پذیرش هرگونه تاویل و توجیه و تخصیص ابا دارند.

منابع و مأخذ

۱- قرآن کریم

- ۲- آبی، حسن بن ابی طالب (فاضل آبی)، (۱۴۱۰)، کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، جلد دوم، چاپ نخست، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- ۳- ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد حلّی، (۱۴۰۵)، السرائر، جلد سوم، چاپ دوم، قم، انتشارات علم الهدی.
- ۴- اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۳)، مجمع الفائدة و البرهان، جلد یازدهم، چاپ نخست، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- ۵- اردبیلی، احمد بن محمد، بی تا، زبده البیان فی احکام القرآن، تهران، کتاب فروشی مرتضوی
- ۶- بابویه قمی، محمد بن علی بن الحسین (شیخ صدوق)، (۱۴۱۵)، المقنع، چاپ نخست، قم، نشر امام هادی (ع).
- ۷- بلاغی، محمد جواد (علامه بلاغی)، (۱۴۲۰)، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، جلد دوم، قم، بنیاد بعثت.
- ۸- تمیمی مغربی، قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد، (۱۳۸۳)، دعائم الاسلام، جلد دوم، چاپ دوم، مصر، دار المعارف.
- ۹- جرجانی، ابو المحاسن، (۱۳۷۷)، جلاء الازهار و جلاء الاحزان، جلد دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۰- جنّاتی، محمد ابراهیم، (۱۳۸۵)، فقه و زمان، چاپ نخست، قم، انتشارات احیاءگران.

- ۱۱- حائری تهرانی، میر سید علی، (۱۳۷۷)، **مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر**، جلد سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- ۱۲- حسینی شیرازی، سید محمد، (۱۴۲۴)، **تقریب القرآن الی الاذهان**، جلد نخست، بیروت، دارالعلوم.
- ۱۳- حسینی تهرانی، سید محمد محسن، (۱۴۲۵)، **رساله طهارت انسان**، چاپ نخست، قم، انتشارات شهریار.
- ۱۴- حسینی تهرانی، سید محمد محسن، (۱۴۲۸)، **اجماع از منظر نقد و نظر**(رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً)، چاپ نخست، قم، عرش اندیشه.
- ۱۵- حلّی، حسن بن یوسف(علامه حلّی)، (۱۴۱۲)، **مختلف الشیعه**، جلد نهم، چاپ نخست، قم، موسسه نشر اسلامی.
- ۱۶- حلّی، حسن بن یوسف(علامه حلّی)، (۱۳۶۸)، **تبصره المتعلمین فی احکام الدین**، چاپ نخست، تهران، انتشارات فقیه.
- ۱۷- حلّی، حسن بن یوسف(علامه حلّی)، (۱۴۱۷)، **خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال**، چاپ نخست، قم، موسسه نشر اسلامی.
- ۱۸- حلّی، حسن بن یوسف(علماً مه حلّی)، (۱۴۱۰)، **ارشاد الاذهان الی احکام الایمان**، جلد دوم، چاپ نخست، انتشارات جامعه مدرسین.
- ۱۹- حلّی، حسن بن یوسف(علامه حلّی)، بی تا، **تحریر الاحکام الشرعیه الی مذهب الامامیه**، جلد دوم، قم، موسسه آل البيت.
- ۲۰- حلّی، ابی القاسم جعفر بن الحسن(محقق حلّی)، (۱۴۰۹)، **شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، جلد چهارم، چاپ دوم، تهران، انتشارات استقلال.
- ۲۱- حلّی، محمد بن الحسن بن یوسف(فخرالمحققین)، (۱۳۸۷)، **ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد**، جلد چهارم، چاپ نخست، قم، انتشارات علمیه.
- ۲۲- حلّی، یحیی بن سعید، (۱۴۰۵)، **الجامع للشرایع**، قم، انتشارات علمیه.
- ۲۳- حلّی، حسن بن علی(ابن داود)، (۱۳۹۲)، **رجال ابن داود**، نجف، منشورات مطبعه الحیدریه.
- ۲۴- داور پناه، ابو الفضل، (۱۳۷۵)، **انوار العرفان فی تفسیر القرآن**، جلد هشتم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۲۵- رازی، ابو الفتوح، (۱۴۰۸)، **روض الجنان و روح الجنان**، جلد چهارم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۲۶- سبزواری، مولی محمد باقر، (۱۴۲۳)، **کفایه الاحکام**، جلد نخست، قم، موسسه نشر اسلامی.
- ۲۷- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، (۱۴۱۹)، **ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن**، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- ۲۸- شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم، (۱۴۱۲)، **فی ضلال القرآن**، جلد دوم، بیروت-قاهره، دار الشروق.
- ۲۹- شاه عبد العظیمی، حسین بن احمد، (۱۳۶۳)، **تفسیر اثنا عشری**، جلد دوم، تهران، انتشارات میقات.
- ۳۰- شتر، سید عبد الله، (۱۴۰۷)، **الجواهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین**، جلد دوم، کویت مکتبه الالفین.

- ۳۱- صادقی تهرانی، محمد، (۱۴۱۹)، **البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنّه**، چاپ نخست، قم، موسسه اسماعیلیان.
- ۳۲- صادقی تهرانی، محمد، (۱۴۲۵)، **تبصره الفقهاء علی تبصره المتعلمین**، جلد دوم، چاپ دوم، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی.
- ۳۳- صادقی تهرانی، محمد، (۱۴۰۲)، **الفرقان فی تفسیر القرآن**، جلد ششم، چاپ دوم، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی.
- ۳۴- صادقی تهرانی، محمد، (۱۴۰۸)، **الفرقان فی تفسیر القرآن**، جلد هفتم، چاپ دوم، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی.
- ۳۵- صادقی تهرانی، محمد، (۱۳۸۳)، **فقه گویا**، چاپ نخست، تهران، انتشارات امید فردا.
- ۳۶- طالقانی، سید محمود، (۱۳۶۲)، **پرتوی از قرآن**، جلد ششم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۳۷- طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، جلد چهارم، بیروت، موسسه الاعلمی.
- ۳۸- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۷)، **جوامع الجامع**، جلد نخست، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۹- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، جلد سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
- ۴۰- طوسی، محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، (بی تا)، (الف)، **النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی**، چاپ نخست، قم، انتشارات قدس.
- ۴۱- طوسی، محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، (۱۴۱۷)، **الخلاف**، جلد چهارم، چاپ اول، قم، موسسه نشر اسلامی.
- ۴۲- طوسی، محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، (بی تا)، (ب)، **التبیان فی تفسیر القرآن**، جلد سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۴۳- طوسی، محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، (۱۳۶۵)، **تهذیب الاحکام**، جلد نهم (الف) و جلد هشتم (ب)، چاپ چهارم، قم، دار الکتب الاسلامیه.
- ۴۴- طوسی، محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، (۱۴۱۷)، **الفهرست**، چاپ نخست، قم، موسسه نشر اسلامی.
- ۴۵- طوسی، محمد بن علی (ابن حمزه)، (۱۴۰۸)، **الوسیله الی نیل الفضیله**، چاپ نخست، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ۴۶- طیب، سید عبد الحسین، (۱۳۷۸)، **أطیب البیان فی تفسیر القرآن**، تهران، انتشارات اسلام.
- ۴۷- عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، (۱۴۱۱)، **اللمعه دمشقیه**، چاپ نخست، قم، انتشارات دارالفکر.
- ۴۸- عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، (۱۴۱۳)، **مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام**، جلد سیزدهم، چاپ نخست، قم، موسسه معارف اسلامی.
- ۴۹- فضل الله، سید محمد حسین، (۱۴۱۹)، **تفسیر من وحی القرآن**، جلد هفتم، بیروت، دار الملائک للطباعه و النشر.

- ۵۰- فقحانی، زین الدین علی، (۱۴۱۸)، **الدر المنضود فی معرفه صیغ النیات و الایقات و العقود**، چاپ نخست، شیراز، مدرسه امام عصر علیه السلام.
- ۵۱- فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۴۱۵)، **تفسیر الصافی**، جلد نخست، تهران، انتشارات صدر.
- ۵۲- فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۴۱۸)، **الاصفی فی تفسیر القرآن**، جلد نخست، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۵۳- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، (۱۳۶۸)، **کنز الدقائق و بحر الغرائب**، جلد سوم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت اسلامی.
- ۵۴- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۲)، **شفعه وصیت ارث**، چاپ چهارم، تهران، انتشارات میزان.
- ۵۵- کاشانی، ملا فتح الله، (۱۳۳۶)، **منهج الصادقین فی الزام المخالفین**، جلد دوم، تهران، کتاب فروشی علمی.
- ۵۶- کاشانی، ملا فتح الله، (۱۳۷۳)، **خلاصه المنهج**، جلد دوم، تهران، انتشارات اسلامی.
- ۵۷- کاشانی، ملا فتح الله، (۱۴۲۳)، **زبده التفاسیر**، جلد دوم، قم، بنیاد معارف اسلامی.
- ۵۸- کاظمی، جواد بن سعید(فاضل جواد)، (۱۳۶۵)، **مسالك الافهام الى آیات القرآن**، جلد چهارم، تهران، کتاب فروشی مرتضوی.
- ۵۹- مغنیه، محمد جواد، (۱۴۲۴)، **تفسیر الکاشف**، جلد دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- ۶۰- مقداد سیوری، عبد الله(فاضل مقداد)، (۱۴۱۹)، **کنز العرفان فی فقه القرآن**، جلد دوم، بی جا، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- ۶۱- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۱)، **الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل**، جلد سوم، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب.
- ۶۲- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، **تفسیر نمونه**، جلد سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- ۶۳- موسوی البغدادی، علی بن الحسین (سید مرتضی علم الهدی)، (۱۴۰۵)، **الرسائل**، جلد نخست، چاپ اول، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
- ۶۴- موسوی البغدادی، علی بن الحسین (سید مرتضی علم الهدی)، (۱۴۱۵)، **الانتصار**، چاپ نخست، قم، موسسه نشر اسلامی.
- ۶۵- موسوی خوئی، سید ابو القاسم، (۱۴۱۳)، **معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الروات**، جلد ششم (الف) و سوم (ب) و دوازدهم (ج) و نوزدهم (د) و سیزدهم (ه)، چاپ پنجم، قم، بی نا.
- ۶۶- موسوی سبزواری، سید عبد الاعلی، (۱۴۰۹)، **مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن**، جلد ششم(الف) و هفتم(ب)، بیروت، موسسه اهل البيت.
- ۶۷- موسوی غروی، محمد جواد، (۱۳۷۸)، **حجیت ظن فقیه**، چاپ نخست، اصفهان، انتشارات اقبال.
- ۶۸- موسوی غروی، محمد جواد، (۱۳۷۷)، **فقه استدلالی در مسائل خلافی**، چاپ نخست، اصفهان، انتشارات اقبال.
- ۶۹- موسوی غروی، محمد جواد، (بی تا)، **مغرب و هلال**، چاپ نخست، اصفهان، نشر حجت.

- ۷۰- موسوی همدانی، سید محمد باقر، (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، جلد چهارم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۷۱- نجاشی اسدی، احمد بن علی، (۱۴۱۶)، رجال نجاشی، چاپ پنجم، قم، موسسه نشر اسلامی.
- ۷۲- نجفی، محمد حسن، (۱۳۶۷)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، جلد سی و هشتم، چاپ سوم، قم، دار الکتب الاسلامیه.
- ۷۳- نراقی، احمد بن محمد مهدی، (۱۴۱۵)، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، جلد نوزدهم، چاپ نخست، قم، انتشارات آل البیت.
- ۷۴- نیشابوری، نظام الدین، (۱۴۱۶)، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، جلد دوم، بیروت، دار الکتب العلمیه.